

# آمریکاشناسی

فصلنامه علمی - دانشجویی / شماره دوم / صفحه ۳۲ / ۱۳۹۲

آسیب شناسی مطالعات آمریکا در ایران  
جاجی واشنگتن؛ حکایتی از اولین روابط سیاسی ایران و آمریکا

نگاهی به ظرفیت‌های مطالعات آمریکا در دانشکده مطالعات جهان

تئوری‌های جنبش تسخیر وال استریت

آیا در سال ۲۰۱۳ اقدامی علیه برنامه هسته‌ای ایران صورت خواهد گرفت؟

همکاری و تقابل در مثلث آمریکا، چین و هند

نگاهی نشانه شناسانه به فیلم وطن پرست

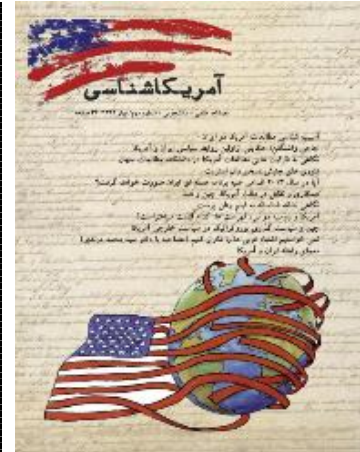
آمریکا و روسیه در نبرد فهرست‌ها؛ کدام لیست سبیه‌تراست؟

چین و سیاست‌گذاری بوروکراتیک در سیاست خارجی آمریکا

نمی‌خواستیم اشتباه غربی‌ها را تکرار کنیم (مصاحبه با دکتر سید محمد مرنندی)

معمای رابطه ایران و آمریکا





فصلنامه‌ی علمی - دانشجویی آمریکا شناسی  
دانشکده‌ی مطالعات جهان، دانشگاه تهران  
شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز و مدیرمسئول:  
اسفندیار خدایی  
khodae2@gmail.com

سر دبیر:  
آرش فرزاد  
arashfarzad25@gmail.com

مدیر داخلی:  
سید وحید نمازی  
s.v.namazi@ut.ac.ir

طراح جلد:  
محمدحسین قنبری نژاد  
همکاران این شماره:

زینب قاسمی تاری  
مهدی نوریان  
سیاوش برهان دبانی  
فریبرز ارغوانی  
غلامرضا بدری منش  
خلیل کریمی  
عبدالحمید افسری  
مرضیه جوادی  
محمد حیدری  
حامد رحمانی  
سبحان حسونند  
محمدجواد بختیاری

آمریکاشناسی شماره دوم تابستان ۱۳۹۲

### فهرست مطالب

- یادداشت مدیر مسئول
- نگاهی به ظرفیت‌های مطالعات آمریکا در دانشکده‌ی مطالعات جهان
- آسیب‌شناسی مطالعات آمریکا در ایران
- حاجی واشنگتن؛ حکایتی از اولین روابط سیاسی ایران و آمریکا
- چین و سیاست‌گذاری بوروکراتیک در سیاست خارجی آمریکا
- همکاری و تقابل در مثلث آمریکا، هند و چین
- آمریکا و روسیه در نبرد فهرست‌ها؛ کدام لیست سیاه‌تر است؟
- آیا در سال ۲۰۱۳ اقدامی علیه برنامه‌ی هسته‌ای ایران صورت خواهد گرفت؟
- معمای رابطه‌ی ایران با آمریکا
- انگاره سازی به سبک فاکس نیوز
- سیاست خارجی از خانه شروع می‌شود (معرفی کتاب)
- آینده‌ی نظم جهان در گفت‌وگو با کنت والتز
- وطن پرستی ناخودآگاه یا خودپرستی خودآگاه؟ (نگاهی نشانه شناختی به فیلم وطن پرست)
- تئوری‌های جنبش تسخیر وال استریت
- نمی‌خواستیم اشتباه غربی‌ها را تکرار کنیم (مصاحبه با دکتر سید محمد مرندی)



### آمریکا شناسی یا دشمن شناسی؟

دومین شماره‌ی نشریه‌ی دانشجویی آمریکا شناسی محصول تلاش دانشجویان دانشکده‌ی مطالعات جهان دانشگاه تهران اینک پیش روی شماست. این شماره‌ی نشریه بر روی دو موضوع متمرکز است: ۱- آمریکا شناسی در ایران ۲- سیاست خارجه آمریکا. در خصوص مبحث نخست؛ آمریکا شناسی در ایران سابقه‌ی چندانی ندارد. موسسه‌ی مطالعات آمریکای شمالی و دانشکده‌ی مطالعات جهان از اولین تلاش‌ها در این زمینه هستند و گرچه گام‌های نخست را در این زمینه می‌پیمایند، تاکنون موفقیت‌های ارزشمندی به دست آورده‌اند که به عنوان نمونه فارغ‌التحصیلان مطالعات آمریکا در مقطع کارشناسی ارشد و اخیراً پذیرش دانشجوی در مقطع دکترا را می‌توان برشمرد. گسترش این رشته به مطالعات سایر کشورها نظیر روسیه، آلمان، انگلستان، اسپانیا، هند، فرانسه و... نیز گواه موفقیت مطالعات آمریکا در دانشگاه تهران است.

اما مطالعه‌ی کشوری که روابط خصمانه با ایران دارد هم مزیت‌هایی دارد و هم مشکلاتی. از مشکلات می‌توان به نبود روابط دانشگاهی و تبادل علمی بین دانش‌پژوهان این رشته در ایران با صاحب‌نظران آمریکایی اشاره کرد. مزیت آن در این است که ما آن روی سکه‌ی آمریکا را بهتر از مردم و پژوهش‌گران کشورهای دیگر احساس می‌کنیم. تحریم، مبارزه و جدال رسانه‌ای و تهدیدات نظامی آمریکا برای ما ایرانی‌ها امر غریبی نیست و اخیراً با تشدید تحریم‌ها در سایه‌ی جدال هسته‌ای، حضور آمریکا را در زندگی خود نیز احساس می‌کنیم. اما آیا کار ما در مطالعات آمریکا فقط دشمن شناسی است؟

به خاطر دارم روزهای اول که در کارشناسی ارشد مطالعات آمریکا پذیرفته شدم، دوستی از من سؤال کرد «آیا شما در حال مطالعه راهکارهای نابودسازی آمریکا هستید؟» اشتباه است اگر آمریکا شناسی را با دشمن شناسی یکی بدانیم. آمریکا یکی از کشورهای مهم دنیاست و ما می‌خواهیم آمریکا را بشناسیم، همچنان که پدیده‌های دیگر را باید بشناسیم. البته شناخت آمریکا ما را در مقابله با سیاست‌های آمریکا علیه ایران توانمندتر می‌سازد، اما در کار علمی و پژوهشی باید پیش‌فرض‌ها و قضاوت‌های اولیه را کنار گذاشت و بی‌طرفانه مطالعه کرد و نباید خود را به بعد منفی محدود کنیم. باید به بعد مثبت قضیه هم توجه کنیم. مطالعه‌ی هر کشوری ما را با تجربیات و منابع ارزشمندی آشنا می‌کند و نباید نگاه خصمانه جلوی نگاه واقع‌بینانه ما را بگیرد. در این صورت مطالعات آمریکا می‌تواند ما را درک و پیش‌بینی رفتارهای آمریکا و مقابله با سیاست‌های دولت آمریکا توانمندتر سازد.

از همه‌ی کسانی که در انتشار این نشریه ما را یاری کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم؛ مخصوصاً از دانشجویان دانشکده‌ی مطالعات جهان که علی‌رغم مشغله‌های فراوان، ما را با مطالب خود دلگرم کردند، تشکر می‌کنیم. از استادان ارجمند و مسئولان محترم دانشکده مطالعات که در انتشار این نشریه با ما همکاری کرده‌اند نیز سپاسگزاریم. از رهنمودها و پیشنهادها و انتقادات شما استقبال می‌کنیم و منتظر مطالب شما برای انتشار در شماره‌های بعد نشریه آمریکا شناسی هستیم.

## نگاهی به ظرفیت‌های مطالعات آمریکا در دانشکده‌ی مطالعات جهان

زینب قاسمی تازی، دانشجوی دکتری مطالعات آمریکای شمالی  
ghasemitari@ut.ac.ir

های مطالعات آمریکا- به خصوص برنامه‌هایی که در خاورمیانه و تحت تأثیر ایالات متحد هستند- پس از یازده سپتامبر همچنان دنبال می‌شوند. کدیر مطالعات آمریکا در خاورمیانه را با برنامه مارشال در اروپای پس از جنگ دوم مقایسه می‌کند که حضور و نفوذ آمریکا در منطقه را توجیه می‌کند (۲۰۰۵: ۲۵).

\*\*\*

مطالعات آمریکا در ایران با رویکرد بین‌رشته‌ای از سال ۲۰۰۵ در مقطع کارشناسی ارشد اقدام به پذیرش دانشجوی کرد و از سال ۲۰۱۰ در دوره دکتری دانشجو پذیرفته است. آنچه که مطالعات آمریکا در ایران را از سایر (یا حداقل بسیاری از) مطالعات آمریکا در منطقه خاورمیانه جدا می‌کند عدم ارتباط با مراکز آمریکایی (و به طبع آن حمایت مالی و سیاسی آن‌ها) و روابط خصمانه بین ایران و ایالات متحده است. این موضوع می‌تواند پیامدهای مثبت و منفی را به همراه داشته باشد.

نکته‌ای که باید در بررسی آموزش و تحصیل مطالعات منطقه‌ای به طور عام مورد توجه قرار گیرد این است که نمی‌توان آن را از تاریخ، فرهنگ و روابط سیاسی موجود بین کشور مبدأ و کشور هدف جدا کرد. چرا که تمام این عوامل در شکل‌گیری دیدگاه و بیش مردم یک کشور نسبت به کشور دیگر بسیار مؤثرند. درعین‌حال آموزش می‌تواند در تعدیل و تعادل یا تصحیح دیدگاه افراد نسبت به کشور مورد مطالعه نقش مهمی داشته باشد. این موضوع در مورد مطالعات



آمریکا در ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. روابط بین ایران و آمریکا پس از انقلاب ایران، حافظ تاریخی و روابط فعلی بین دو کشور بخشی جدایی‌ناپذیر و البته مهم در مطالعه آمریکا در ایران است.

به نظر می‌رسد با توجه به روابط سیاسی خصمانه بین دو کشور هدف از تأسیس مطالعات آمریکا در دانشکده مطالعات جهان رویکرد دانشگاهی به مفهومی کاملاً سیاسی بوده است. به دلیل مشکلات روابط سیاسی بین دو کشور و حضور پر رنگ ایالات متحده در خاورمیانه (به خصوص پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱) دانشگاه تهران به دنبال تأسیس مرکزی بود که بتواند علاوه بر ایجاد درک بهتری از آمریکا در میان ایرانیان سهمی نیز در تولید دانش در مورد ایالات متحده در برنامه‌های مطالعات آمریکا داشته باشد (مردی ۲۰۰۸: ۴۴۹). این برنامه سعی داشته دو هدف عمده را دنبال کند: اول تولید دانش و تربیت کارشناسان در این حوزه و دوم رویکردی چندجانبه نسبت به آمریکا (در ابتدا برنامه رویکرد مطالعات فرهنگی را در پیش گرفت).

هرچند تأسیس و فعالیت دانشگاه‌های آمریکایی در خاورمیانه از سابقه‌ای طولانی برخوردارند اما مطالعات آمریکا به شکل رشته‌ای مجزا و خاص سابقه‌ای چندان طولانی در منطقه ندارد. به جز ترکیه که مرکزی را برای مطالعات آمریکا از دهه ۱۹۵۰ تأسیس کرده مطالعات آمریکا در کشور بحرین، مصر، لبنان، فلسطین، اردن و ایران همگی از ابتدای قرن ۲۱ آغاز به کار کرده‌اند (یوسف، ۲۰۰۶: ۱۵۱). حضور دانشگاهی ایالات متحده در کشورهای مختلف چه در قالب تأسیس دانشگاه‌های آمریکایی چه اخیراً راه‌اندازی مراکز مطالعات آمریکا برای این کشور از اهمیت سیاسی خاصی برخوردار است. مطالعات آمریکا در خاورمیانه معمولاً توسط وزارت امور خارجه آمریکا به شکل مستقیم (ارتباط با سفارت‌های آمریکا در کشور مورد نظر) و غیرمستقیم (از طریق برنامه‌های نظیر فولبرایت) حمایت مالی و آموزشی می‌شوند. این حمایت در

کشورهایی که برای آمریکا از لحاظ سیاسی و راهبردی مهم است پررنگ‌تر به نظر می‌رسد. برای مثال، مطالعات آمریکا در اردن، مصر، فلسطین (دانشگاه القدس)<sup>۳</sup> و بحرین<sup>۴</sup> از حمایت‌های مالی و آموزشی قابل‌توجهی برخوردارند. به عقیده دونالد پیز<sup>۵</sup> پس از جنگ جهانی دوم مراکز مطالعات آمریکا ابزاری برای دیپلماسی فرهنگی بوده است که سعی داشته استنای گرای آمریکایی را در سایر کشورها ارتقا دهد (۲۰۱۰: ۴۸). «اسطوره و نمادسازی»<sup>۶</sup> از آمریکا در مطالعات آمریکا تا اواخر دهه ۱۹۶۰ دنبال شد تا این که از اواخر این دوره و دهه ۱۹۷۰ (تحت تأثیر جنگ ویتنام) انتقادات فراوانی به رویکرد «نخبه‌گرایانه، پروتستان و

سفید پوست محور» (وایز<sup>۷</sup>، ۱۹۷۹: ۳۱۲) این برنامه‌ها انجام گرفت. رویکرد استنای گرای آمریکایی کم و بیش در این حوزه باقی ماند و با حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شدت بیشتری نیز گرفت. به عقیده‌ی جلال کدیر<sup>۸</sup> «اسطوره و نمادسازی» آمریکایی در برنامه-

<sup>۱</sup> Marianne Craven (May 7, 2012), Seeing Fulbright in Action in Amman, Jordan. Available at: [http://blogs.state.gov/index.php/site/entry/fulbright\\_amman\\_jordan](http://blogs.state.gov/index.php/site/entry/fulbright_amman_jordan)

<sup>۲</sup> The American University in Cairo online catalogue. Available at: [http://www1.aucegypt.edu/catalog02/geninfo/university/Financial\\_Support/financial\\_support.html](http://www1.aucegypt.edu/catalog02/geninfo/university/Financial_Support/financial_support.html)

<sup>۳</sup> Available at: <http://www.brandeis.edu/aqu/about/index.html>

<sup>۴</sup> Embassy of the United States in Manama; Tomorrow's Leaders Scholarship Program. Available at: <http://bahrain.usembassy.gov/leaderscholarship.html>

<sup>۵</sup> Donald Pease

<sup>۶</sup> Myth and Symbol

<sup>۷</sup> Wise

<sup>۸</sup> Djelal Kadir

وقتی از دانشجویان در مورد نمادها و تصاویری که در مورد آمریکا در طول تحصیلشان در دانشکده سؤال شد ۴۵٪ از دانشجویان به سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا و استثنا گرایی آمریکایی<sup>۱۰</sup> اشاره کردند. ۳۷٪ در مورد فرهنگ چند لایه و موفقیت آمریکا در به وجود آوردن هویت ملی-جمعی اشاره کردند. ۲۹٪ به مالکیت خصوصی، اقتصاد آمریکا و رویای آمریکایی اشاره کردند. ۲۵٪ مسئله تبعیض نژادی و ۲۲٪ سیاست‌های دوگانه آمریکا را مطرح کردند و ۱۸٪ نیز به دیپلماسی عمومی قوی آمریکا اشاره کردند. از دانشجویان خواسته شد تا درس‌های مورد علاقه‌شان را نام ببرند. ۴۴٪ از دانشجویان درس‌های مربوط به تاریخ آمریکا، ۳۷٪ قومیت در آمریکا، ۳۳٪ تمدن آمریکا ۳۳٪ سیاست خارجی آمریکا، ۱۵٪ سینما، ۱۱٪ واحدهای مربوط به مطالعات فرهنگی و ۱۱٪ نیز ساختار حکومتی را نام بردند.

همان طور که گفته شد رابطه‌ی بین ایران و آمریکا به دلیل روابط گذشته و حال بین دو کشور پیچیده است. این پیچیدگی در پاسخ‌هایی که دانشجویان به سؤالات مختلف داده-اند مشخص است. برای مثال در مورد نقاط عطف روابط بین دو کشور تقریباً هیچ حادثه مثبتی توسط دانشجویان ذکر نشده است. احتمال می‌رود با افزایش تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی حاصل از آن (پیمایش در سال گذشته انجام شد) احساسات منفی دانشجویان نسبت به دولت آمریکا بیشتر خواهد شد. در عین حال دانشجویان دیدگاه متفاوت و مثبت‌تری نسبت به مردم و تا حد کم‌تری فرهنگ آمریکا داشته‌اند و ۸۸٪ از آن‌ها از تبادلات فرهنگی و آموزشی بین دو کشور حمایت کرده‌اند. واحدها و درس‌های فرهنگی نظیر تاریخ، قومیت و تمدن بیش از واحدهای سیاسی مورد توجه دانشجویان بوده است و بسیاری از دانشجویان تمایل داشته‌اند که این واحدها در مقایسه با واحدهای سیاسی حضور پررنگ‌تر و فعال‌تری داشته باشند. دیدگاه انتقادی دانشجویان نسبت به مفاهیمی نظیر «استثنائگرایی آمریکایی» و «رویای آمریکایی» نیز جالب توجه است. به رغم روابط سیاسی خصمانه بین دو کشور دانشجویان این رشته و تا حدی واحدهای درسی ارائه‌شده در این حوزه توانسته دیدگاه نسبتاً همه‌جانبه‌ای در میان دانشجویان به وجود آورند.

#### منابع:

Gene Wise, "'Paradigm Dramas' in American Studies: A Cultural and Institutional History of the Movement," *American Quarterly* 31:3 (Bibliography Issue 1979): 293-337; quote on 312 .

Marandi, S. M. (2009) *Iranian Perspective on American Studies. Liberty and justice, America and the Middle East: Proceedings of the second international conference sponsored by the Prince Alwaleed Bin Talal Bin AbdulazizAl Saud Center for American Studies and Research at the American University of Beirut.* Beirut: American University of Beirut.447-454

Yousef, T. (2004). On teaching American studies in Jordan and the UNC/UJ partnership program. *Journal of American Studies*, 74: ¼ (Fall-Winter 2006): 151-166

Rowe, J. C. (2010). *A concise companion to American studies.* Chichester, West Sussex, U.K: Wiley-Blackwell.

برای درک بهتر نظر دانشجویان مطالعات آمریکای شمالی دانشکده مطالعات جهان تابستان گذشته پیمایشی<sup>۹</sup> از دانشجویان این رشته (در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری) از طریق ایمیل انجام شد که نتایج آن می‌تواند جالب توجه باشد. این پیمایش از دو بخش سؤالات باز و بسته تشکیل شده بود که در آن پرسش‌های مختلفی در مورد روابط بین ایران و آمریکا، نظر دانشجویان در مورد دولت، فرهنگ و مردم آمریکا، نمادها و تصورات دانشجویان نسبت به این کشور و همچنین درس‌ها مورد علاقه دانشجویان و نقاط ضعف برنامه مطرح شده بود. ۵۸٪ از ایمیل‌های ارسال‌شده توسط دانشجویان پاسخ داده شد.

بر اساس پاسخ‌ها ۷۴٪ از دانشجویان یا به شدت (۲۶٪) یا تا حدی (۴۸٪) دیدگاه منفی نسبت به دولت فعلی ایالات متحده داشتند در حالی که ۲۶٪ از دانشجویان دیدگاه بسیار (۴٪) یا تا حدی (۲۲٪) مثبت به دولت فعلی این کشور داشتند. وقتی از دانشجویان در مورد دیدگاه آن‌ها نسبت به سیاست خارجی این کشور سؤال شده نظرات منفی بیشتر بود: ۸۱٪ از دانشجویان یا دیدگاه بسیار منفی (۴۶٪) یا تا حدی منفی (۳۵٪) داشته‌اند؛ در این میان ۱۹٪ از پاسخگویان نظرشان نسبت به سیاست خارجی آمریکا تا حدی (۱۱٪) یا بسیار (۸٪) مثبت بوده است.

رویکرد دانشجویان نسبت به مردم و فرهنگ آمریکا تا حد زیادی متفاوت است. ۷۷٪ دانشجویان دیدگاه بسیار یا تا حدی مثبت به مردم آمریکا دارند (۲۳٪ نظر منفی در این مورد ابراز کرده‌اند). ۶۷٪ دانشجویان نیز دیدگاه مثبت یا تا حدی مثبت نسبت به فرهنگ آمریکا داشته‌اند (۳۳٪ دیدگاه منفی). وقتی از دانشجویان در مورد مبادله دانشجویان و برنامه‌های ورزشی، فرهنگی و آموزشی بین دو کشور سؤال شد ۸۹٪ نظر مثبت یا بسیار مثبت خود را ابراز کردند. این در حالی است که ۱۱٪ از دانشجویان مخالف چنین برنامه‌هایی بوده‌اند.

نظر دانشجویان در مورد برنامه مطالعات آمریکا در دانشکده نیز نکات جالبی داشت. در پاسخ به این سؤال که آیا دیدگاه دانشجویان در مورد آمریکا پس از شروع تحصیل در این رشته عوض شده یا تغییری نکرده است، ۷۵٪ از دانشجویان معتقد بودند که نظر آن‌ها تغییر کرده و متعادل‌تر شده است. ۱۱٪ از دانشجویان معتقد بودند که دیدگاهشان نسبت به آمریکا مثبت‌تر شده، ۷٪ منفی‌تر و ۷٪ دیگر معتقد بودند که دیدگاهشان در مورد این کشور تغییری نکرده است.

در اولین سؤال باز از دانشجویان خواسته شد تا در مورد نقاط عطف تاریخ ایران و آمریکا نظرات خود را بیان کنند. دانشجویان می‌توانستند به هر تعداد حادثه‌ای که به نظرشان مهم بوده است اشاره کنند (به همین خاطر، مجموع درصد به دست آمده در سؤالات باز بیش از صد در صد است). بیش‌ترین پاسخ مربوط به تسخیر سفارت آمریکا (با ۵۵٪) در سال ۱۹۷۹ بوده است. ۳۰٪ از دانشجویان به کودتای ۱۹۵۳ و سقوط دولت مصدق توسط سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا اشاره کردند. ۲۶٪ به انقلاب ایران، و ۲۲٪ به تحریم‌ها بر ضد ایران، و ۱۸٪ نیز به سقوط هواپیمای مسافربری ایران توسط ناو آمریکایی در خلیج فارس اشاره کردند. ۱۶٪ از دانشجویان به اصطلاح «محور شرارت» بوش که ایران را یکی از سه کشور حامی تروریست متهم کرده بود اشاره کردند در حالی که ۸٪ نیز به گفتمان «گفتگوی تمدن‌ها» ی رئیس‌جمهور وقت ایران اشاره کردند.

۹ پیمایش در تابستان ۲۰۱۲ انجام گرفت و نتایج آن در کنفرانسی در رابطه با مطالعات

آمریکا در کره جنوبی ارائه شد.

<sup>۱۰</sup> American exceptionalism

## آسیب‌شناسی مطالعات آمریکا در ایران

مهدی نوریان، مطالعات آمریکای شمالی

mehdi.nourian@gmail.com

رشته‌ی مذکور در سال ۸۳ و در مؤسسه‌ی مطالعات آمریکای شمالی و اروپا و بعد از آن به طور رسمی و با تصویب در هیئت‌رئیس‌هی دانشگاه تهران، از سال ۸۷ در دانشکده‌ی مطالعات جهان آغاز به کار کرد. قبل از تأسیس دانشکده‌ی مطالعات جهان، رشته‌ی مطالعات آمریکای شمالی در مقطع کارشناسی ارشد به عنوان زیرمجموعه‌ای از مجموعه‌ی علوم اجتماعی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران دانشجو می‌پذیرفت و نکته‌ی جالب این جاست که این رشته در دوره‌ی دکتر، زیرمجموعه‌ای از مجموعه‌ی علوم سیاسی است. با نگاهی آسیب‌شناسانه، در همین ابتدا می‌توان یک نوع سردرگمی هویتی را در مسیر حرکتی این رشته جستجو کرد. فارغ از پرداختن به خاستگاه‌های این رشته و مباحث معرفت‌شناختی، پارادایم‌شناختی، نظریه‌شناختی، و روش‌شناختی که باید ضرورتاً مشخص شوند و

سعی می‌شود در بخش چالش‌های روبرو بدان پرداخته شود، این مسئله که رشته‌ای در ابتدا در مقطع کارشناسی ارشد، زیرمجموعه‌ی علوم اجتماعی بوده و در این دانشکده تدریس شده و بعد تحت عنوان مجموعه‌ی مطالعات جهان در دانشکده‌ای تحت همین عنوان دانشجو می‌پذیرد و در دوره‌ی دکتر، زیرمجموعه‌ی علوم سیاسی بوده و عده‌ای از دانشجویان پذیرفته‌شده‌اش را به دانشکده‌ی علوم سیاسی فرستاده و عده‌ای دیگر را در دانشکده‌ی مطالعات



جهان پذیراست، جای بسی سؤال دارد.

با نگاهی به تاریخچه‌ی شکل‌گیری مطالعات آمریکا به عنوان یک دیسپلین<sup>۱۸</sup>، به نام ورون لوئیس پرینگتون<sup>۱۹</sup> و کتابش تحت عنوان *جریان‌های اصلی در تفکر آمریکایی*<sup>۲۰</sup> بر می‌خوریم. کتابی سه جلدی که در آن وی کوشید تا با تلفیق روش‌های نقد ادبی و پژوهش تاریخی، به مطالعه‌ی آمریکا بپردازد. وی با انتشار این کتاب جایزه‌ی پولیتز سال ۱۹۲۸ را نیز از آن خود کرد. پرینگتون در مقدمه‌ی کتاب خود، به این نکته اشاره می‌کند که تلاش وی در جهت بررسی ایده‌هایی بوده است که سنتی آمریکایی محسوب می‌شوند و این که این ایده‌ها چگونه به آمریکا رسیدند، چگونه مورد مخالفت قرار گرفتند، و یا چگونه باعث شکل‌گیری ایده‌آل-

در این نوشته نگارنده به دنبال این است تا با نگاهی به رشته‌ی دانشگاهی مطالعات آمریکای شمالی در دانشکده‌ی مطالعات جهان دانشگاه تهران، به بررسی جایگاه این دانشکده، چالش‌ها، آسیب‌ها و هست‌ها و باید‌های مربوط به آن بپردازد. نگارنده مدعی است که علاوه بر یک نوع سردرگمی هویتی در رشته‌های مطالعات منطقه‌ای<sup>۱۱</sup> به طور عام و در رشته‌ی مطالعات آمریکا<sup>۱۲</sup> به طور خاص در کشور، شاهد یک نوع باز تعریف دلخواهانه در برخورد با این رشته‌ها و علی‌الخصوص در رویارویی با رشته‌ی مطالعات آمریکا هستیم. مصادیق این سردرگمی هویتی را می-

توان در اعوجاجات تئوریک و متدولوژیک در مطالعات دانشجویان و هدایت تحصیلی فارغ‌التحصیلان و حتی اساتید و برنامه‌ریزان درسی و مدیران آموزشی در آموزش عالی مشاهده کرد. نمود باز تعریف دلخواهانه‌ی این رشته را نیز می‌توان در انتخاب دلخواهانه‌ی مواد درسی، اتخاذ دلخواهانه‌ی تئوری-ها و روش‌ها و نبود یک نگاه منسجم و در نهایت باز تعریف غایت این رشته شاهد بود. در این مقاله نگارنده سعی می‌کند پس از ارائه‌ی تاریخچه‌ای بسیار

مختصر از دانشکده‌ی مطالعات جهان و رشته‌ی مطالعات آمریکا، به خاستگاه‌های رشته‌ی مطالعات فرهنگی<sup>۱۳</sup> به طور عام، رشته‌های مطالعات منطقه‌ای به طور خاص و رشته‌ی مطالعات آمریکای شمالی به طور اخص پرداخته و پس از بررسی آسیب-ها و چالش‌های رشته‌های مطالعات منطقه‌ای از منظر معرفت‌شناختی<sup>۱۴</sup>، پارادایم-شناختی<sup>۱۵</sup>، نظریه‌شناختی<sup>۱۶</sup>، و روش‌شناختی<sup>۱۷</sup> در دانشکده‌ی مطالعات جهان، پیشنهادهایی برای بر طرف شدن آسیب‌ها و مقابله با چالش‌های روبرو ارائه نماید.

<sup>۱۱</sup> area studies  
<sup>۱۲</sup> American studies  
<sup>۱۳</sup> cultural studies  
<sup>۱۴</sup> epistemological  
<sup>۱۵</sup> paradigmatic  
<sup>۱۶</sup> theoretic  
<sup>۱۷</sup> methodological

<sup>۱۸</sup> discipline

<sup>۱۹</sup> Vernon Louis Parrington

<sup>۲۰</sup> Main Currents in American Thought

پارادایمی را می‌توان حرکت از مطلق‌گرایی<sup>۳۴</sup> به نسبی‌گرایی<sup>۳۵</sup>، تغییر نگاه ذات باور<sup>۳۶</sup> به نگاه ضد ذات باور<sup>۳۷</sup>، حرکت از رهیافت تک رشته‌ای و تک‌بعدی به رهیافت چند رشته‌ای، تغییر روش‌های کمی و پوزیتیویستی به روش‌های کیفی چون تحلیل گفتمان<sup>۳۸</sup>، تحلیل روایت<sup>۳۹</sup>، نشانه‌شناسی<sup>۴۰</sup>، تحلیل متن<sup>۴۱</sup> و غیره، حرکت از ساختارگرایی<sup>۴۲</sup> به پساساختارگرایی<sup>۴۳</sup>، توجه به روایت‌ها به جای روایت کلان، توجه به حقیقت‌ها به جای حقیقت، حرکت از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم، استفاده از رویکردهای انتقادی به جای رویکردهای اثباتی، نگاه به فرهنگ به عنوان یک برساخت اجتماعی و توجه به نقش عاملیتی کنشگر در معنادار کردن واقعیت دانست. این گونه به نظر می‌رسد که رشته‌هایی با پیشوند مطالعات<sup>۴۴</sup> (در تقابل با رشته‌هایی با پسوند شناسی مانند جامعه‌شناسی)، مولود این تغییر پارادایمی هستند.

شاید رشته‌ی مطالعات فرهنگی را بتوان از اولین تلاش‌ها در این جهت دانست. رشته‌ای که باید ریشه‌های مطالعات منطقه‌ای و همچنین رشته‌ی مطالعات آمریکا را در آن جستجو کرد. ضیاءالدین سردار<sup>۴۵</sup> و بورین وان لون<sup>۴۶</sup> در کتاب *مقدمه‌ای بر مطالعات فرهنگی*<sup>۴۷</sup>، پنج ویژگی را برای مطالعات فرهنگی بر می‌شمارند. نخست این که هدف مطالعات فرهنگی این است که سوژه‌های مورد بررسی‌اش را در قالب اعمال فرهنگی و ارتباط آن‌ها با قدرت بررسی کند و در این راستا همواره به دنبال آشکار کردن مناسبات قدرت و نشان دادن این است که چگونه این روابط بر اعمال فرهنگی تأثیر می‌گذارند و به آن‌ها شکل می‌دهند. دومین ویژگی مطالعات فرهنگی این است که فرهنگ را جدای از بافت سیاسی و اجتماعی مطالعه نمی‌کند بلکه هدفش فهم همه‌ی پیچیدگی‌های فرهنگ و تحلیل آن بافت سیاسی و اجتماعی است که فرهنگ در آن تجلی می‌یابد. ویژگی سوم مطالعات فرهنگی این است که برای فرهنگ دو نقش قائل است: فرهنگ به عنوان موضوع مورد مطالعه و فرهنگ به عنوان محل نقد و عمل سیاسی. مطالعات فرهنگی به مثابه‌ی فعالیتی هم‌تئوری و هم‌عملی است. چهارمین ویژگی مطالعات فرهنگی این است که می‌خواهد شکاف بین دانش‌های محلی و دانش‌های جهان‌شمول را پر کرده و دانش‌های مختلف را به هم نزدیک سازد. مطالعات فرهنگی، برخلاف دیگر رشته‌های دانشگاهی، شیوه-

های شخصیتی و نهادی آمریکایی‌ها شده‌اند. نکته‌ی حائز اهمیت این است که رهیافت اتخاذی وی در این راستا رهیافتی چند رشته‌ای و گسترده است که ابعاد سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی را در بر می‌گیرد و طبق آن چه خود در مقدمه‌ی کتابش اشاره می‌کند، مخالف نگاه تک‌بعدی و صرفاً زیبایی‌شناختی و فاقد محتوا و کاربرد است (پرینگتون، ۱۹۸۷). عناصر اصلی که امروزه در رهیافت مطالعات آمریکا به آن‌ها اهمیت بسیاری داده می‌شود و اساساً این رشته را از دیگر رشته‌های مربوطه متمایز می‌کند از اندیشه‌ی پرینگتون به همراه سه تن دیگر از متفکران جنبش مطالعات آمریکا در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، یعنی پری میلر<sup>۴۱</sup>، اف. او. متیسن<sup>۴۲</sup>، و روبرت اسپیلر<sup>۴۳</sup> نشئت می‌گیرد. این عناصر اصلی عبارتند از میان‌رشته‌ی<sup>۴۴</sup>، مفهوم فرهنگ به معنای جامع آن- متأثر از اندیشه‌ی مطالعات فرهنگی بریتانیایی، و تمرکز بر روی فرهنگ آمریکا (ورهل<sup>۴۵</sup>، ۱۹۹۹).

این نگاه گسترده و چندبعدی، مقدمات تأسیس رشته‌ی امروزی مطالعات آمریکا را توسط هنری نش اسمیت<sup>۴۶</sup> فراهم آورد. وی دکترای خود را در رشته‌ی میان‌رشته‌ای تاریخ و تمدن آمریکا در سال ۱۹۴۰ از دانشگاه هاروارد اخذ کرده بود. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود که رهیافت اکسپشنالیستی<sup>۴۷</sup> به مطالعات آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت و نسل‌های بعدی متفکران مطالعات آمریکا به رهیافت‌هایی انتقادی در زمینه‌های نژاد، قومیت، جنس، جنسیت، و دغدغه‌های ملی و فراملی<sup>۴۸</sup> روی آوردند. در دهه‌های اخیر، انجمن مطالعات آمریکا<sup>۴۹</sup> در هر چه قوی‌تر کردن ارتباط این رشته با دیگر رشته‌ها چون مطالعات قومیتی<sup>۵۰</sup>، مطالعات جنسیتی<sup>۵۱</sup>، مطالعات فرهنگی، و مطالعات پسااستعماری<sup>۵۲</sup> کوشیده است و رهیافت‌های اخیر در صدد بین‌المللی کردن<sup>۵۳</sup> این رشته به معنای ارتباط هر چه بیشتر آن با جامعه‌ی جهانی و خارج از ایالات متحد است.

این‌طور به نظر می‌رسد که عناصر طرح‌شده توسط بنیان‌گذاران رشته‌ی مطالعات آمریکا در چارچوب یک پارادایم جدید مطرح شده‌اند، پارادایمی که مباحث نظری و روش‌شناختی خود را ارائه می‌کند. در چند دهه‌ی اخیر، مجامع دانشگاهی و دانشگاهی، شاهد یک نوع تغییر پارادایم بوده‌اند. برخی از عناصر این تغییر

<sup>۳۴</sup> absolutism  
<sup>۳۵</sup> relativism  
<sup>۳۶</sup> essentialist  
<sup>۳۷</sup> anti-essentialist  
<sup>۳۸</sup> discourse analysis  
<sup>۳۹</sup> narrative analysis  
<sup>۴۰</sup> semiotics  
<sup>۴۱</sup> text analysis  
<sup>۴۲</sup> structuralism  
<sup>۴۳</sup> post-structuralism  
<sup>۴۴</sup> studies  
<sup>۴۵</sup> Ziauddin Sardar  
<sup>۴۶</sup> Borin Van Loon  
<sup>۴۷</sup> Introducing Cultural Studies

<sup>۴۱</sup> Perry Miller  
<sup>۴۲</sup> F. O. Matthiessen  
<sup>۴۳</sup> Robert Spiller  
<sup>۴۴</sup> interdisciplinarity  
<sup>۴۵</sup> Verheul  
<sup>۴۶</sup> Henry Nash Smith  
<sup>۴۷</sup> exceptionalistic  
<sup>۴۸</sup> transnational  
<sup>۴۹</sup> American Studies Association (ASA)  
<sup>۵۰</sup> ethnic studies  
<sup>۵۱</sup> gender studies  
<sup>۵۲</sup> post-colonial studies  
<sup>۵۳</sup> internationalization

خبری از رهیافت میان‌رشته‌ای، رویکرد انتقادی، نگاه پست‌مدرنیستی و پس‌ساختارگرایانه، تفکر ضد ذات باور، اندیشه‌ی نسبی‌گرا، روش‌هایی چون نشانه‌شناسی، تحلیل روایت و گفت‌وگو، نبوده و یا بسیار اندک و محدود دیده می‌شود، مواردی که اساس شقوق مطالعات فرهنگی به طور عام، area studies به طور خاص و مطالعات آمریکا را به طور اخص شکل می‌دهد.

با نگاهی آسیب‌شناسانه به رشته‌ی مطالعات آمریکا، باید به این مسئله اذعان داشت که این رشته در ایران از یک نوع سردرگمی هویتی رنج می‌برد. مسئله‌ای که نه تنها دانشجویان و فارغ‌التحصیلان را به خود مشغول ساخته و آن‌ها را دچار اوجاجات پارادایمیک، تئوریک، و متدولوژیک در مطالعاتشان خواهد کرد، بلکه گریبان‌گیر اساتید و طراحان برنامه‌های درسی و مدیران آموزشی نیز می‌شود. پیشنهادی که در پایان برای رویارویی با مسائل و چالش‌های رشته‌هایی چون مطالعات آمریکا ارائه می‌شود این است که حال که این تغییر پارادایمی در جهان موجب ایجاد این رشته‌های جدید با نگاه تئوریک و متدولوژیک خاص خود شده است، و حتی برخی از این رشته‌ها، چون مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان<sup>۴۹</sup>، مطالعات جوانان<sup>۵۰</sup>، و مطالعات منطقه‌ای چون مطالعات آمریکای شمالی، مطالعات آمریکای لاتین، مطالعات بریتانیا، مطالعات روسیه، مطالعات کشورهای آلمانی‌زبان، مطالعات فرانسه، مطالعات شبه‌قاره هند و رشته‌هایی از این دست، در دانشگاه‌های کشور ارائه می‌شوند، در نظام آموزش عالی کشور مجموعه‌ای تحت عنوان مطالعات میان‌رشته‌ای تشکیل شده و همه‌ی این رشته‌ها در همه‌ی مقاطع زیر این عنوان فعالیت کنند. البته از حیث نظریه‌شناختی و روش‌شناختی و برنامه‌ی درسی نیز این رشته‌ها باید از پارادایمی که در آن قرار دارند پیروی کنند و نه این که در یک فضای دلخواهانه قرار گرفته و به عنوان مثال برخی افراد یکی از غایبات مطالعات آمریکا را «دشمن‌شناسی» بدانند.

## Bibliography

- Parrington, V. L. (1987). *Main Currents in American Thought*. Univerity of Oklahoma Press.
- Sardar, Z., & Loon, B. V. (1998). *Introducing Cultural Studies*. Victoria: McPherson's Printing Group.
- Verheul, J. (1999). The Ideological Origins of American Studies. *European Contributions to American Studies*, 91-103.

<sup>۴۹</sup> women studies  
<sup>۵۰</sup> youth studies

ای منحصر و محدود به چارچوب‌های دانشگاهی و فارغ از ارزش داوری نیست، بلکه در صدد است تا ساختار قدرت را در هر کجا و به ویژه در جوامع سرمایه‌داری صنعتی، شناخته و آن را دگرگون کند (سردار، و وان لون، ۱۹۹۸).

مسئله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که با توجه به این که رشته‌هایی چون مطالعات منطقه‌ای، مطالعات زنان، مطالعات سیاه‌پوستان، مطالعات جوانان، و رشته‌هایی از این دست، مولود رهیافت مطالعات فرهنگی و این تغییر پارادایمی بوده‌اند، لذا باید از حیث تئوریک و متدولوژیک، دارای عناصر و ویژگی‌های آن‌ها باشند. این بدین معناست که رشته‌ی مطالعات آمریکا به عنوان یکی از شقوق مطالعات منطقه‌ای، که خود مولود مطالعات فرهنگی است، باید به طور ماهوی ویژگی‌هایی چون نسبی‌گرایی، ضد ذات‌گرایی، میان‌رشته‌ی، پس‌ساختارگرایی، پست‌مدرنیستی، و انتقادی را دارا باشد.

از بدو تأسیس دانشکده‌ی مطالعات جهان که در آن به مطالعات منطقه‌ای پرداخته می‌شود، تعارضی بین مطالعات منطقه‌ای<sup>۴۸</sup> به عنوان رشته‌ای که در دانشکده‌ی علوم سیاسی تدریس می‌شود به وجود آمد. تعارضی که شاید ریشه‌ی عدم شناخت صحیح جایگاه رشته‌ی مطالعات آمریکا بوده و به تبع آن در دوره‌ی دکتری شاهد این هستیم که این رشته به عنوان زیرمجموعه‌ای از علوم سیاسی قرار گرفته و حتی فارغ‌التحصیلان مطالعات آمریکا در یک هدایت تحصیلی نادرست، برای ادامه‌ی تحصیل در مقطع دکتری، به سمت علوم سیاسی راهنمایی می‌شوند. مسئله‌ی دیگری که به این نوع نگاه دامن می‌زند نوع رابطه‌ی آمریکا با ایران است. به خاطر وجود نوع روابط خاصی که میان این دو کشور وجود داشته است نیز مسائل مطروحه در حوزه‌ی آمریکا در ایران همیشه رنگ و بویی سیاسی داشته است و از این رشته گاهی به طعنه با عناوینی چون دشمن‌شناسی نیز یاد می‌شود. حتی اساتید مربوطه نیز اکثراً فضای بحث را به سمت مباحث سیاسی، از جنس علوم سیاسی، می‌برند. نگاهی به عناوین پایان‌نامه‌های دانشجویان مطالعات آمریکا [بخشی از این عناوین در شماره‌ی نخست نشریه‌ی آمریکا‌شناسی آمده است] مؤید این سخن است. حال آن که به طور ماهوی، چه از حیث پارادایمی و تئوریک و چه از حیث متدولوژیک، این دو رشته کاملاً باهم متفاوتند. یکی از دلایل خلط این دو رشته باهم را شاید بتوان در ترجمه‌ی یکسانی که از واژه‌های لاتین آن‌ها، یعنی regional studies و area studies شده است دانست، که هر دو واژه به مطالعات منطقه‌ای ترجمه شده‌اند. حال آن که area studies یکی از شقوق مطالعات فرهنگی بوده و تمامی صفات و ماهیت‌های آن بدان عارض می‌شود. از طرفی regional studies از گرایش‌های علوم سیاسی است، رشته‌ای که در آن

<sup>۴۸</sup> regional studies



## حاجی واشنگتن؛ حکایتی از اولین روابط سیاسی ایران و آمریکا

گسترده باشد تا بتوان ساعتی در کنار پنجره نشست و قلبانی چاق کرد و دود آن را به فضای اتاق پراکنده کرد. خلاصه آمریکایی‌ها دست سفیر ایران را گرفتند و به اغلب خانه‌های واشنگتن بردند تا بالأخره در خیابان فیلاذلفیا وارد خانه‌ی دو آشکوبه‌ای شدند که دارای فضای زیاد و استخر بود. حاجی به محض دیدن استخر ذوق‌زده شد و گفت این منزل باب پسند من شده و نظر به داشتن حوض که همان استخر است برای محل سفارت پسندیده است. اما اجاره‌بهای ۵۰۰ دلاری ساختمان که برابر نیمی از بودجه در نظر گرفته‌شده برای کل سفارت بود، مانع از اجاره آن ساختمان شد. خلاصه طفلک حاجی قصه ما مجبور می‌شود به یک آپارتمان قناعت کند.

حاجی در مدت اقامت ۱۳ ساله در واشنگتن هیچ کاری مهمی نداشت. نه ایرانی در آمریکا بود که به وضع او رسیدگی کند و نه آمریکایی‌ها قصد سفر به ایران داشتند که او ویزای ورود به ایران به آن‌ها بدهد. لباس حاجی همان لباس شیر شکری و کلاه قجری بود و ریش توپی حنا بسته قرمز رنگ او نظر آمریکایی‌ها را جلب می‌کرد. حاجی در این آپارتمان تا اندازه‌ای راحت بود، چون آفتابه مسی مستراح را با خود آورده بود و از آن استفاده می‌کرد. ولی تنها نقص آپارتمان نبودن خزینه در حمام بود.

در یکی از روزها که حاجی عینک به چشم زده و در صفحات تقویم نجومی غوطه‌ور شده بود، ناگهان چشمش به روز یکشنبه هفته بعد افتاد و آن روز، روز عید قربان بود. حاجی به منشی باشی خود که حمزه علی نام داشت و او را از ایران آورده بود گفت هفته دیگر عید قربان است و باید حتماً گوسفندی قربانی و ثواب آن را دریافت کنیم. هر چه حمزه علی گفت قربان اینجا ینگه دنیاست و کافرستان و جز مسخرگی چیز دیگری عایدمان نمی‌شود، حاجی زیر

بار نرفت. عاقبت حاجی روانه مزرعه‌ای در مرینلد، ایالت هم جوار واشنگتن شد و گوسفندی خرید و در آشپزخانه سفارت بست. گوسفند زبان‌بسته دو روز در آشپزخانه سفارت محبوس بود و عاقبت آن قدر بع بع راه انداخت که حاجی تصمیم گرفت شخصاً سر از تن گوسفند جدا کند. بلافاصله لنگ قرمز رنگی را که با خود از ایران آورده بود به کمر بست و گوسفند را از آشپزخانه به بالکن برد. اتفاقاً آن روز، یکشنبه بود و مردم دسته‌دسته به سوی کلیساها روان بودند. کارد تیز حاجی صدرالسلطنه در عرض چند دقیقه سر از تن گوسفند جدا کرد و خون از ناودان سفارت جاری شد و خونابه در خیابان جاری شد. جاری شدن خون و وحشت شهروندان باعث هجوم پلیس به سفارت ایران شد. پلیس‌ها در بالکن طبقه چهارم سفارت، در کمال تعجب مردی را می‌بینند که پارچه قرمزی به کمر زده و مشغول کندن پوست گوسفند است. قبل از این که افسران توضیحی بخواهند، حاجی صدرالسلطنه که به زبان انگلیسی آشنایی پیدا کرده بود، توضیح می‌دهد که امروز روز عید قربان است و هر کس در این روز گوسفندی بکشد در این دنیا و آن دنیا نزد خدا رو سپید خواهد شد.

فردای آن روز روزنامه‌های واشنگتن داستان مراسم عید قربان و ذبح گوسفند در سفارت ایران را با شرح و بسط چاپ کردند و این داستان به قدری جالب و خوشمزه بود که مدت‌ها نقل محافل آمریکا بود. جالب‌تر این که حاجی صدرالسلطنه گزارش جریان به انضمام روزنامه‌های واشنگتن را که او را دست انداخته بودند، برای اطلاع خدمت ناصرالدین‌شاه فرستاد و شاه قاجار نیز به تصور این که کار خوبی کرده و مراسم اسلام را در دیار کفر بسط داده، حاجی را به لقب حاجی واشنگتن و دریافت جبه و دستار نائل کرد.

برگرفته از کتاب «حاجی واشنگتن» نوشته‌ی اسکندر دلد، انتشارات به آفرین، ۱۳۹۰.

انتخاب متن: سیاوش برهان دیانی، مطالعات فرانسه

تا زمان ناصرالدین‌شاه به عقیده مردم، آن هم مردمی که سواد داشتند و در صدر امور بودند، آمریکا در زیرزمین واقع بود و فکر می‌کردند با حفر یک چاه دوپست ذریعی به این سرزمین خواهند رسید. فتح علی‌شاه قاجار در زمان دریافت استوارنامه سر هارد فورد جونز اولین سفیر بریتانیا در ایران، ضمن سؤال از اوضاع انگلیس و جهان پرسید: «راستی آقای سفیر اینکه می‌گویند ینگه دنیا در زیر زمین است، حقیقت دارد و آیا اگر من دستور بدهم در این قصر یک چاه دوپست ذریعی بکنند، به ینگه دنیا خواهیم رسید؟» مستر جونز که حاج‌وواج مانده بود به شاه گفت: «اصلاً ربطی به کندن زمین ندارد و ما با کشتی به

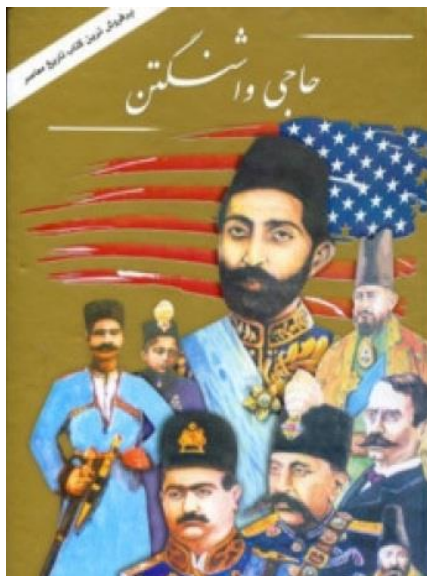
آمریکا سفر می‌کنیم.» فتح علی‌شاه با شنیدن این پاسخ اوقاتش تلخ می‌شود و می‌گوید: «معلوم است حواست پرت است، سفیر عثمانی برای من قسم خورد که اگر دوپست ذرع زمین را بکنیم به ینگه دنیا می‌رسیم»

گذشت و گذشت تا اینکه در سال ۱۸۸۳، چستر آرتور رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه آمریکا به خاطر هم‌جواری ایران با عثمانی و روسیه، شخصی به نام آقای بنجامین را به عنوان اولین سفیر ایالات‌متحده روانه‌ی تهران کرد. بعد از مدتی ناصرالدین‌شاه به فکر تعیین سفیر لایقی برای نمایندگی ایران در آمریکا افتاد و بعد از مطالعات زیاد و احضار چند تن از رجال، کسی حاضر به عهده‌دار شدن این مأموریت خطیر نشد. دلیل عمده این بی‌علاقگی هم ترس عده‌ای از رجال بود که خیال می‌کردند اگر به آمریکا بروند، مثل این است که در ته چاه رفته‌اند و خروج از ته چاه هم مشکل است.

به هر حال ناصرالدین‌شاه توانست در سال ۱۸۸۸ یکی از فرزندان میرزا آقاخان نوری خبیث را که حاجی حسینقلی خان صدرالسلطنه نام داشت به عنوان سفیر کبیر ایران روانه واشنگتن کند. حاجی صدرالسلطنه که تازه از سفر مکه بازگشته بود، هفته‌ای دو بار به حمام می‌رفت و ریش خود را حنا می‌بست و تمام ناخن‌های انگشتان دستش هم به واسطه اعتقادات مذهبی رنگین بود. او قبل از سفر به واشنگتن با سفیر آمریکا در ایران ملاقات کرده و از او درباره‌ی تعداد مسلمانان و مساجد این کشور سؤال کرد. وقتی جناب سفیر اظهار بی‌اطلاعی کرد و به طور خلاصه گفت در آمریکا مسلمان نیست و از مسجد و محراب خبری نیست، حاجی صدرالسلطنه تصمیم گرفت در درجه‌ی اول یک خورجین مهر و تسبیح و جانماز با خود همراه داشته باشد تا جماعت کافر را از فیض قدسی بی‌نصیب نگذارد و آن‌ها را به دین قیم دعوت کند. بعد به استاد حسن مسگر سفارش کرد برایش چند آفتابه مسی بسازد تا در دیار کفر مجبور نشود بر خلاف دیانت اسلام رفتار کرده و احتیاج به غسل پیدا کند.

حاجی صدرالسلطنه همراه با خروارها اسباب و لوازم سفر که بیشتر آن‌ها مهر و تسبیح و آفتابه بود از طریق امامزاده حسن به طرف تبریز حرکت کرد و از راه استامبول روانه‌ی اروپا شد. سپس به وسیله‌ی کشتی از جنوب بریتانیا راه نیویورک را در پیش گرفت. گفته می‌شود تا آن تاریخ برای نمونه یک ایرانی در آمریکا نبود و بیشتر آمریکایی‌ها مثل دوران کنونی ایران را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند در کدام نقطه‌ی عالم واقع است.

اولین کار حاجی صدرالسلطنه پس از ورود به واشنگتن، تهیه‌ی ساختمانی مناسب برای استقرار سفارت و اقامت‌گاهش بود. او با رئیس تشریفات وزارت خارجه آمریکا وارد مذاکره شد و از او خواهش کرد برای او منزلی که دارای حوض، آب انبار و شاه‌نشین باشد، تهیه کند. رئیس تشریفات و سایر اعضا وزارت خارجه که از حوض و شاه‌نشین سر در نمی‌آوردند از سفیر ایران توضیحاتی خواستند و حاجی صدرالسلطنه مرتباً توضیح می‌داد حوض آب چیزی است که در آن خروارها آب به طور راکد جمع شده باشد و یا شاه‌نشین آن چیزی است که در ایوان بزرگ عمارت واقع بوده و ملخه و ملحفه در آن



# چین و سیاست‌گذاری بوروکراتیک

## در سیاست خارجی آمریکا

فریبرز ارغوانی، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران  
f.arghavani84@yahoo.com

است. در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی این کشور و در سطح نهادهای رسمی، قوه اجرایی، کنگره، احزاب بزرگ جمهوری‌خواه و دمکرات از کنشگران فعال به شمار می‌روند. افزون بر آن، در سطح نهادهای غیررسمی نیز می‌توان از نقش گروه‌های ذی‌نفع، افکار عمومی، اتاق‌های فکر و رسانه‌های جمعی نام برد. براینند این اندر کنش در محیط داخلی و تعامل آن با مؤلفه‌های خارجی منجر به اتخاذ راهبردها و تصمیم‌های سیاست خارجی توسط دولت می‌شود.

### ۲. چین و سیاست‌گذاری بوروکراتیک در آمریکا

مهم‌ترین نهادهای تأثیرگذار داخلی در سیاست خارجی آمریکا در برابر چین عبارتند از:

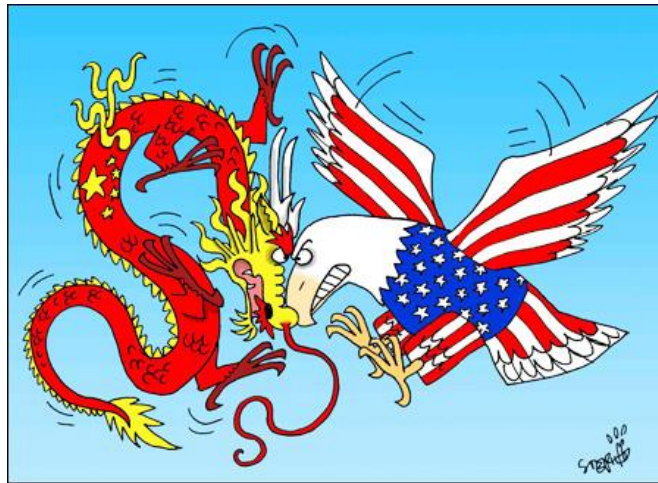
- قوهی مجریه: سیاست‌گذاری در قالب قوهی مجریه در آمریکا تا حد بسیاری با کشورهای دیگر متفاوت است زیرا در این کشور نظام ریاستی باعث شده تا رئیس‌جمهور در نظام تصمیم‌گیری دارای اختیارات فراوانی شده و نقش وزرا در این سیستم اداری به یک دستیار یا مشاور تقلیل یابد و از این جهت مقام وزارت در آمریکا با سایر نظام‌های تصمیم‌گیری سیاسی متفاوت

است. تصمیم‌گیری قوهی مجریه در حوزه سیاست خارجی به شدت متأثر از نگاه حزبی قدرتمند در آمریکاست؛ به طوری که بعد از پایان جنگ سرد تصمیم‌گیری این قوه در برابر چین متأثر از نگاه دو مکتب فکری بوده است:

الف. مکتب مهار: رویکرد مهار در فضای فکری نخبگان سیاسی آمریکا به تلاش برای جلوگیری از عرض اندام کشور مقابل به هر نحو ممکن اشاره دارد. در درون قوه مجریه معمولاً روسای جمهور از حزب جمهوری‌خواه از این نوع نگاه در برابر چین تبعیت کرده‌اند. طرفداران این نگاه معتقدند که نظام سیاسی اقتدارگرای حاکم در چین در عمل امکان هرگونه همکاری واشنگتن با پکن را از بین می‌برد. چینی‌ها به دلیل ماهیت نظام سیاسی و جاه‌طلبی‌های گوناگون در عرصه‌های مختلف نشان داده‌اند که نمی‌توانند موضوع مشارکت و همکاری باشند. بنابراین بایستی با بهره‌مندی از ابزارهای مختلف فشار در سطح منطقه شرق آسیا یا سطح بین‌المللی این کشور را مهار و مانع از مانور قدرت آن شد.

ب. رویکرد مشارکت: ایده مشارکت یا درگیرسازی چین در عرصه بین‌المللی برای تقویت فرایند یادگیری ارزشی این کشور و درونی شدن هنجارهای بین‌المللی در ساختار تصمیم‌گیری آن نخستین بار توسط بیل کلینتون در سال ۱۹۹۳ اجرا و در دولت اوباما به اوج خود رسید. هواداران این نگاه با تأکید بر لزوم پذیرش چین به عنوان یک واقعیت بر آنند که رفتارهای این کشور را باید در قالب مشارکت بین‌المللی نهادینه کرد که این امر می‌تواند از طریق اعطای سهمی از مدیریت سیستم سیاسی بین‌المللی یا کمک به روند تسریع نوسازی در آن دنبال شود. نتیجه این اقدام، تکوین نگرش دموکراتیک در نزد نخبگان و جامعه چین و احتراز آن‌ها از جاه‌طلبی و ماجراجویی خواهد بود.

این انتظار را در نزد ناظران بین‌المللی به وجود آورده که آمریکا به عنوان تنها کشوری که از ظرفیت ایفای نقش هژمونی بین‌المللی برخوردار است، در مقابله با این ظهور از یک الگوی مشخص پیروی کند. با این حال، آنچه که تاکنون به عنوان الگوی رفتاری در سیاست خارجی آمریکا در برابر چین دیده‌شده ترکیبی از سیاست مهار و مشارکت بوده است. این نوشتار ضمن آگاهی از نقش متغیرهای بین‌المللی و منطقه‌ای در



شرق آسیا در اتخاذ این رویکرد از جانب آمریکا، معتقد است که نقش سیاست‌گذاری بوروکراتیک در سیاست خارجی آمریکا با تمرکز بر نهادهای داخلی رسمی و غیررسمی در این روند دوگانه جهت‌گیری در قبال چین مهم‌تر به نظر می‌رسد.

### ۱. سیاست‌گذاری بوروکراتیک در سیاست خارجی آمریکا

روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر سه متغیر کنشگران داخلی، مؤلفه‌های خارجی و دولت ملی تصمیم‌گیرنده قرار دارد. در بین این سه مؤلفه، دولت ملی به عنوان حوزه‌ای شناخته می‌شود که تأثیرات عوامل داخلی و خارجی را در یک محیط تعاملی ادغام کرده و ماحصل آن را به عنوان راهبردهایی برای سیاست خارجی در نظر می‌گیرد. در این میان، نقش عوامل داخلی از یک ویژگی بنیادی در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی برخوردار است زیرا این دسته از عوامل علاوه بر آنکه دسته‌ای از مؤلفه‌های موثر بر سیاست خارجی کشورها را نمایندگی می‌کنند زمینه تصمیم‌گیری در دولت را نیز به همراه دارد.

در نظام‌های مردم‌سالار علاوه بر نهادهای رسمی همانند قوهی مجریه و پارلمان، به دلیل ماهیت باز و دموکراتیک سیستم، نهادهای غیررسمی نظیر افکار عمومی، گروه‌های فکری و ذی‌نفع نیز از توان تأثیرگذاری در سیاست خارجی برخوردارند؛ نهادهایی که این توان را به خاطر بهره‌گیری از ظرفیت‌های قوی ارتباط با جامعه، دانشگاه‌ها و جامعه مدنی کسب کرده‌اند.

در همین راستا ایالات متحد با دارا بودن یک نظام سیاسی دموکراتیک، بنا به شرایط ملت-دولت‌سازی و کثرت در ماهیت منابع قدرت در زمره نظام‌هایی قرار می‌گیرد که فرایند سیاست خارجی آن در پرتو عملکرد نهادهای متعدد با پیچیدگی خاصی مواجه

- کنگره‌ی آمریکا: بر اساس قانون اساسی آمریکا کنگره هم از حیث نقش آن در تعیین مقامات سیاسی مهم (سنا) در سیاست خارجی اثرگذار است و هم با نقشی که مجلس نمایندگان در تخصیص بودجه برای فعالیت‌های برون‌مرزی ایفا می‌کند. برخلاف قوه اجرایی، کنگره آمریکا بنا بر برخی دیدگاه‌ها به دلیل عدم مواجهه مستقیم با واقعیات بین‌المللی و دشواری‌های اجرایی همواره خواهان اتخاذ موضعی محکم در برابر چین بوده است. به عنوان نمونه، درحالی‌که در حوادث حقوق بشری میدان تیان‌آن‌من چین در سال ۱۹۸۹ کاخ سفید با احتیاط با موضوع برخورد کرد کنگره محرک اصلی در اعمال تحریم و فشار بی‌سابقه علیه پکن بود. همانند این، در موضوع تایوان کنگره مدام تأکید داشته تا در برابر تحرکات چین لوایح همکاری دفاعی ضد موشک‌های بالستیک (۱۹۹۷) و ارتقای امنیت تایوان (۲۰۰۰) به تصویب برسد. با این حال باید در نظر داشت که کنگره نیز همانند قوه مجریه قوه یکدست عمل نکرده و منافع حزبی، فردی و ایدئولوژیک در سیاست‌گذاری آن‌ها در برابر چین موثر بوده است.

- گروه‌های فکری: نقش گروه‌های فکری در روند سیاست خارجی آمریکا در قبال چین بیشتر ارائه تحلیل سیاسی بوده است. این گروه‌ها تلاش کرده‌اند تا با ارائه تحلیل‌های دقیق که بازتاب حلقه ارتباطی بودن آن‌ها میان دولت و مردم است زمینه را برای تصمیم‌گیری صحیح مهیا کنند. با پذیرش ارتباط این گروه‌ها با نهادهای رسمی می‌توان نقش آن‌ها را در ذیل قوه مجریه و کنگره در ارائه مشاوره در نظر گرفت. شورای روابط خارجی و موسسه کارنگی از جمله مهم‌ترین گروه‌های فکری مرتبط با سیاست‌گذاری در مورد چین به شمار می‌روند.

- گروه‌های ذی‌نفوذ: این دسته از کنشگران که نقش آن‌ها در روند تصمیم‌گیری چندان هم کم اهمیت نیست در تصویب یا رد لوایح یا نوع موضع‌گیری مقامات اجرایی در برابر چین بسیار برجسته است. در سال‌های اخیر که نقش اقتصادی چین بسیار هویدا شده مخالفت لابی اتحادیه‌های کارگری با روندهای همکاری اقتصادی آمریکا و چین به ویژه تجارت غیرمنصفانه پکن و نیز تلاش‌های گروه‌های منتسب به تجار و شرکت‌های چندملیتی برای تعمیق همکاری اقتصادی و تسهیل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین نمونه‌ای از نقش گروه‌های ذی‌نفوذ در آمریکا در شکل دادن به جریان تصمیم‌گیری در قبال چین بوده است.

بررسی جهت‌گیری و نوع تأثیرگذاری مهم‌ترین نهادهای تصمیم‌گیری در آمریکا بر سیاست خارجی این کشور در قبال چین نشان می‌دهد که الگوی رفتاری دوگانه آمریکا بعد از جنگ سرد با نگاه مشارکت - مهار متمایز می‌شود بازتابی از اندر کنش‌های نهادها و مؤلفه‌های داخلی این کشور است. با وجود اینکه نمی‌توان منکر نقش عوامل خارجی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی شد اما پایه سیاست‌گذاری که در نهادهای داخلی نهفته است زمینه‌های علی رفتار سیاست خارجی را به خوبی تبیین می‌کند. از این جهت به نظر می‌رسد در مقطع کنونی و نیز در زمان آینده همچنان روند تصمیم‌گیری آمریکا در قبال چین به شدت تحت تأثیر عوامل داخلی باشد که از این رو می‌توان انتظار داشت که گزینه مهار در شکل افراطی آن هیچ‌گاه به رویکرد مسلط تبدیل نشده و همواره با نگاه مشارکت جویانه برخی نهادهای داخلی، رفتار تهاجمی آمریکا در برابر چین تعدیل شده و یا با محدودیت همراه باشد.

## همکاری و تقابل در مثلث آمریکا، هند و چین

دیگر از نظر بسیار از پژوهشگران قرن ۲۱ قرن آسیا و توجه به قدرت‌های نوظهور

غلامرضا بدری منش، مطالعات هند

badrimanesh.g@gmail.com



اقتصادی در این قاره و به خصوص دو کشور چین و هند است.

اهمیت نقش دو کشور هند و چین در شکل دادن به مناسبات آینده جهانی، زمانی بیشتر آشکار می‌شود که به این نکته توجه شود که برخی از پژوهشگران پیش‌بینی می‌کنند تا سال ۲۰۵۰ چین به قدرت اقتصادی اول جهان مبدل می‌گردد و هند جایگاه دومین اقتصاد جهان را نصیب خود می‌سازد این در حالی است که در این پیش‌بینی‌ها اقتصاد آمریکا در جایگاه سوم قرار دارد. از دیدگاه این پژوهشگران همکاری هر چه زودتر و گسترده‌تر این سه قدرت جهانی موجبات فراهم کردن روابط جهانی سازنده‌تری را ایجاد خواهد کرد (ماهوبانی، ۲۰۱۲).

عبارت مثلث استراتژیک به الگوی خاصی از تعامل سه جانبه بین کشورهای جهان پس از جنگ سرد اشاره می‌کند (هاردینگ، ۲۰۰۴). این واژه که برای کارشناسان روابط بین‌الملل اصطلاحی شناخت به موقعیتی اشاره می‌کند که در آن سه قدرت عمده برای یکدیگر نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند. معمولاً در شکل‌گیری این مثلث‌ها به این نکته توجه می‌شود که رشد و تکامل و یا کاهش روابط کشورهای عضو مثلث، اولویت‌های سیاسی داخلی و خارجی هر کشور را به صورت مستقل تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد. به بیان دیگر هر تغییری در روابط دو کشور موجود در مثلث، یک اثر ویژه و برجسته بر منافع کشور سوم بر جای خواهد گذاشت.

نمونه‌های فراوانی از این الگوها در روابط بین قدرت‌های جهانی می‌توان برشمرد که از آن جمله مثلث آمریکا هند و چین؛ روسیه، چین و آمریکا؛ چین، ژاپن و آمریکا؛ هند، آمریکا و روسیه؛ و هند، چین و پاکستان اشاره کرد (چترجی، ۲۰۱۱). به عنوان نمونه‌ای نزدیک‌تر و ملموس‌تر برای منطقه ایران می‌توان به مثلث آمریکا، ترکیه و اسرائیل و مثلث روسیه، ایران و سوریه که در ماه‌های اخیر شاهد روابط فعال کشورهای سه ضلع مثلث‌ها در بحران سوریه بوده‌ایم.

مثلث آمریکا، هند و چین موضوع اصلی نوشتار حاضر است این مثلث از آن جهت حائز اهمیت است که از یک طرف آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهانی پس از جنگ سرد نقشی کلیدی برای مدیریت روابط کشورهای جهان ایفا کرده است و از سویی

با توجه به مقدمه ذکر شده دو فرض اصلی در روابط بین سه ضلع این مثلث قدرت قابل تصور است، هر کدام از این مفروضات توسط برخی از اندیشمندان و سیاست‌گذاران حمایت می‌گردند. در فرض اول که می‌توان آن را یک رویکرد خوش‌بینانه و ایده‌آل تصور کرد روابط سالم و صلح‌آمیز بین سه کشور توصیه می‌شود که هر سه کشور با رقابت سازنده مکمل نواقص یکدیگر باشند و مسیر رشد و تکامل اقتصادی و سیاسی یکدیگر را هموار سازند. اما در رویکرد دوم که واقع‌بینانه‌تر است ائتلاف دو کشور برای مقابله با قدرت کشور سوم ارائه و تقویت می‌گردد.

ائتلاف چین و هندوستان به دلایل متعدد مورد حمایت بسیاری از اندیشمندان متمایل به شرق و آسیا است چین و هند به عنوان دو قدرت بزرگ همسایه و دارای بزرگ‌ترین جمعیت‌های جهان می‌توانند با استفاده از اشتراکات فراوان قومیتی، فرهنگی و منطقه‌ای خود به تصمیم‌گیری در خصوص مسائل آسیا پرداخته و مانع دخالت آمریکا در منطقه شوند از نظر حامیان این رویکرد همکاری منطقه‌ای در بلندمدت منافع دو کشور را تأمین می‌کند و ائتلاف با آمریکا گرچه در کوتاه مدت ممکن است مزایای ملموس‌تری داشته باشد اما در نهایت بروز هر تنش و بحرانی در منطقه کشورهای منطقه را متضرر می‌سازد و ائتلاف منطقه‌ای شرایط امنیتی پایداری را در منطقه حاکم می‌سازد. اختلافات مرزی دو کشور هند و چین نیز در خصوص منطقه تبت با همکاری مستقیم دو کشور در زمان کوتاه‌تری کاهش می‌یابد و واسطه‌گری قدرت‌های فرا منطقه‌ای بحران را پیچیده‌تر می‌سازد. البته همچنان که اشاره شد مخالفان این ائتلاف علاوه بر منازعات مرزی، اختلاف ساختار سیاسی دو کشور را که دو نوع متفاوت نظام سیاسی دموکراسی در هند و حکومت کمونیستی در چین است مانع پایداری آن می‌دانند.

با توجه به اشتراکات ساختاری و نیازهای متقابل دو کشور هند و آمریکا ائتلاف این دو کشور بیش از ائتلاف آمریکا و چین قابل دفاع است. آمریکا در تنظیم روابط سیاسی خود با دو کشور هند و چین با به‌کارگیری دو سطح تحلیلی متفاوت به سیاست‌گذاری می‌پردازد ماهیت هند با وجود تبدیل شدن آن به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و نظامی از نظر فرهنگی و هویتی در تعارض با جنبه‌های مشابه غربی و به خصوص آمریکایی نیست. اما چین به دلیل اختلافات عمده ساختاری و همچنین دو عامل مهم دیرینه

تعارض آمیز تایوان و حقوق بشر مقدمات مناسبی برای ائتلاف مستحکم با آمریکا ندارد (موهان، ۲۰۱۱).

لحاظ کردن تمامی مؤلفه‌های مذکور و اشتراکات و اختلافات سه ضلع مثلث استراتژیک قدرت آینده جهان با در نظر گرفتن تأثیر برخی قدرت‌های خارج از این تعریف همچون اتحادیه اروپا و روسیه و سایر قدرت‌های نوظهور می‌تواند چارچوب منطقی روابط چند قطبی آینده جهان را برای اندیشمندان روشن ساخته و از پیچیدگی‌های آن به نحو چشمگیری بکاهد.

منابع:

دهشیار، حسین، «مثلث آمریکا، هندوستان و چین»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۲ دی‌ماه ۱۳۸۹.

"http://fa.merc.ir/default.aspx?tabid=127&ArticleId=1139"

Chatterjee, A. (2011), "India-China-United States: The Post-Cold War Evolution of a Strategic Triangle" Political Perspectives, volume 5 (3), 74-95.

Mahbubani, K, (2012), "Forget the G8, the US needs a ChinaIndiasummit" Financial Times, May 18, 2012.

Mohan, C.R., (2011) "India, China and the United States: Asia's Emerging Strategic Triangle", Strategic Snapshots, Snapshot 8, Lowy Institute.

Singh, S, (2005), "China-India Economic Engagement: Building Mutual Confidence", CSH Occasional Paper, March, No. 10, Centre De Sciences Humaines, New Delhi, India.

Woo, Seongji, W, (2003), "Triangle Research and Understanding North East Asian Politics", Asian Perspective 27 (2), pp. 33-63 <http://www.asianperspective.org/articles/v27n2-b.pdf> last accessed 14/03/11.

## آمریکا و روسیه در نبرد فهرست‌ها

### کدام لیست سیاه‌تر است؟

آن را افزایش می‌داد، بلکه بهبود روابط مسکو و واشنگتن را در آینده قابل پیش‌بینی دور از ذهن می‌سازد. صرف‌نظر از ماهیت و چگونگی «فهرست ماگینتسکی» آمریکا، انتشار آن ضربه‌ای جدی بر روابط دو کشور است. یک منبع نزدیک به دفتر ریاست جمهوری فدراسیون روسیه به کامرسانت گفت: «به محض اینکه آمریکا فهرست خود را اعلام کند، روسیه نیز فهرست خود را منتشر خواهد ساخت». علاوه بر آن، بنا به اظهارات وی، مسکو تدابیری برای مواقعی که فهرست اعلامی واشنگتن بیش از ۶۰ اسم را شامل شود (آنچه که مقدمات در کنگره مورد بحث قرار گرفته شده بود)، اتخاذ کرده است. اعضای کنگره آمریکا خواستار اعمال تحریم‌ها بر ضد ۲۸۰ صاحب منصب روسی شدند و در این بین، سرویس‌های اطلاعاتی و مدافعان حقوق بشر تأکید بیشتری بر افزایش افراد این فهرست داشتند. منبع کامرسانت در کنگره اظهار داشت که کاخ سفید - ظاهراً برای

روزنامه‌ی روسی «کامرسانت»؛ ماریا یفیمووا، سرگئی ستروکان<sup>۱</sup>

ترجمه خلیل کریمی، مطالعات روسیه، [karimikhalil@alumni.ut.ac.ir](mailto:karimikhalil@alumni.ut.ac.ir)

روسیه و آمریکا در آستانه مرحله جدیدی از سردی روابط قرار گرفته‌اند. پس از آنکه وزارت خارجه آمریکا فهرستی از صاحب منصبان روسی «متهم به نقض حقوق بشر» را منتشر کرد، در پاسخ نیز مسکو فهرست مشابه بلن‌بالایی از آمریکایی‌ها را آماده کرد. این تبادل فهرست در آستانه ورود تام دانیلون، مشاور رئیس‌جمهور آمریکا به روسیه که حامل پیام شخصی باراک اوباما به ولادیمیر پوتین بود، صورت گرفت. مفهوم آن قانع ساختن کرملین به این مطلب بود که از «شروع مجدد (reset)» صرف‌نظر نگردیده است. این هم‌زمانی نه تنها تهدیدکننده موفقیت مأموریت دانیلون بود و احتمال شکست

جلوگیری از تشدید مناسبات با کرملین - فهرست کوتاه شده‌ای را منتشر می‌کند که تنها ۱۵ نام در آن گنجانده شده است. در این بین، تنها، بخش آشکار و غیر سری فهرست می‌تواند «شدیداً مختصر شده» باشد. بر اساس قوانین ایالات متحده، کاخ سفید «بنا به ملاحظات و دلایل امنیتی» حق سری نگه‌داشتن بخشی از فهرست اسامی را دارد که شامل این مورد نیز می‌شود. به هر صورت، بنا به گفته منبع نزدیک به وزارت خارجه [آمریکا]، احتمالاً بخشی از فهرست ماگنیتسکی سری خواهد بود. مسکو نیز در مقابل پاسخ محکم و همه‌جانبه‌ای را آماده کرده است. در فهرست روسی آمریکایی‌های ممنوع‌الورود [به روسیه]، در ابتدا اسم ۷۱ نفر گنجانده شده بود؛ اکنون نیز مسکو درج ۳۳ اسم دیگر را در این لیست در نظر دارد. بدین ترتیب، فهرست سیاه روسیه در سطح وسیع آن شامل ۱۰۴ آمریکایی می‌شود. اظهارات آلکسی پوشکوف، رئیس کمیته امور بین‌الملل دوما نیز مؤید این مطالب است. بنا به گفته وی، طرف روسی آماده‌ی انتشار فهرست ویژه‌ی شهروندان آمریکایی ناقض حقوق بشر (در پاسخ به فهرست ماگنیتسکی) است. از دیدگاه وی در اینجا مسئله یک فهرست متناسب و متقارن مطرح نیست، بلکه سخن از یک لیست متقابل می‌رود، چرا که لزوماً تعداد افراد مندرج در آن با تعداد اسامی فهرست آمریکایی یکسان نخواهد بود. در این بین، بنا به گفته منبع کامرسانت در محافل سیاسی آمریکایی، اوباما بر این باور است که «شروع مجدد» را نباید متوقف ساخت و با وجود اختلافات، باید به دنبال نقاط اشتراک و انطباق گشت تا بتوان روند کنونی تیره شدن روابط روسیه-آمریکا را تغییر داد.

به اعتقاد کارشناسان، آینده مناسبات روسیه و آمریکا بستگی به این دارد که سیاستمداران دو کشور تا چه حد از زمینه منفی اجتناب‌ناپذیر ایجادشده در اثر تبادل فهرست‌ها دورمانده‌اند.

**نبرد فهرست‌های آمریکا و روسیه چگونه شکل گرفت؟**

**تاریخچه‌ی مسئله**

۲۶ آوریل ۲۰۱۰ - بنجامین کاردین، عضو کنگره آمریکا، درخواست نمود تا ۶۰ صاحب منصب روسی که گویا در مرگ سرگنی ماگنیتسکی دست داشته‌اند، به آمریکا ممنوع‌الورود شوند. او و همکارش جیمز ماگگورن طرحی قانونی مشتمل بر تحریم‌های مالی را نیز آماده نمودند. در سال ۲۰۱۲ تصمیم گرفته شد تا این طرح موارد دیگر نقض حقوق بشر در فدراسیون روسیه را نیز شامل شود. در ماه نوامبر این قانون به تصویب مجلس نمایندگان و در دسامبر به تصویب و امضای سنا و باراک اوباما رسید. خود فهرست در قانون گنجانده نشده بود و باید در مدت ۱۲۰ روز توسط رئیس‌جمهور آماده می‌گردید.



۱۶ نوامبر ۲۰۱۲ - ویاچسلاو نیکونوف، معاون رئیس کمیته امور بین‌الملل دوما اظهار داشت که روسیه می‌تواند با «فهرست گوانتانامو» به اقدامات کنگره پاسخ دهد.

۲۱ دسامبر ۲۰۱۲ - به عنوان «پاسخ متناسب»، دوما طرح موسوم به «قانون دیما یاکولیف» را از تصویب گذراند که دربرگیرنده تحریم‌های مشابهی از جمله ممنوعیت ورود آمریکایی‌های مرتبط با نقض حقوق روس‌ها و ممنوعیت فرزندخواندگی کودکان از روسیه می‌شود. در این قانون فهرستی وجود ندارد و مسئولیت تنظیم آن بر عهده وزارت خارجه فدراسیون روسیه گذاشته شده است.

۲۱-۲۳ دسامبر ۲۰۱۲ - درسایت کاخ سفید ایالات متحده امضاهایی دیده شد که خواستار گنجاندن نام رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه و نمایندگان حامی ممنوعیت فرزندخواندگی در «فهرست ماگنیتسکی» بودند. این امضاها از سوی مقامات آمریکایی به طور رسمی مورد بررسی قرار نگرفتند.

۱۸ ژانویه ۲۰۱۳ - مشخص شد که لیست سیاه شهروندان ممنوع‌الورود ایالات متحده شامل ۷۱ نفر می‌شود. به گفته آلکسی پوشکوف، نماینده دوما، بخش اول در پاییز تنظیم گردیده بود و شامل ۱۱ آمریکایی مرتبط با شکنجه‌های پایگاه گوانتانامو و زندان‌های مخفی سبیا می‌شد؛ پس از تصویب «قانون دیما یاکولیف» نام ۶۰ نفر دیگر نیز به آن‌ها افزوده شد.

۲۱ مارس ۲۰۱۳ - کاردین و ماگگورن، از اعضای کنگره، تقاضا نمودند تا دولت «فهرست ماگنیتسکی» را گسترده‌تر سازد. بنا بر اطلاعات مختلف، از ۲۴۰ تا ۲۸۰ اسم می‌تواند در این فهرست وجود داشته باشد.

**پی‌نوشت**

۱. سرگنی ماگنیتسکی (Sergei Leonidovich Magnitsky) (1972-2009) حقوقدان و وکیل دعوی بود، برای دفتر وکالت آمریکایی «فایراستون دانکن» در روسیه کار می‌کرد و به صندوق سرمایه‌گذاری انگلیسی هر میٹیچ کپیتال منیجمنت (Hermitage Capital Management) مشاوره می‌داد. ماگنیتسکی که متهم به امتناع از پرداخت مالیات بود در روز ۱۶ نوامبر ۲۰۰۹ در بازداشتگاه موقت «بوتیرکا» در مسکو درگذشت. به گفته مقام‌های روسیه، ماگنیتسکی در فرارهای مالیاتی بنیاد انگلیسی مستقر در روسیه نقش اصلی را ایفا می‌کرده است. پس از اقدام کنگره آمریکا در تصویب قانون ماگنیتسکی، روسیه سپس پرونده اختلاس مالیاتی ۵۰۰ میلیون روبلی (۱۷ میلیون دلار) وی را به دادگاه ارائه کرد. آمریکا بر اساس قانونی که خودش آن را تصویب کرده است علیه افرادی که آن‌ها را در مرگ ماگنیتسکی «مفسر» می‌خواند تحریم‌هایی را برقرار می‌کند و در این رابطه به اصطلاح «فهرست ماگنیتسکی» علیه ناقضان «حقوق بشر» را در روسیه تهیه کرده و اصلاحیه جکسون - نیک را در رابطه با روابط تجاری-اقتصادی با روسیه لغو کرده است. این اصلاحیه روابط تجاری-اقتصادی آمریکا با روسیه را به مشکل مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی مرتبط می‌ساخت.

**آیا در سال ۲۰۱۳ اقدامی علیه برنامه‌های هسته‌ای ایران صورت خواهد گرفت؟**

در اوایل سال ۲۰۰۶، سناتور جان مک‌کین و سناتور جو لایبرمن با پیش‌بینی خود، دولت آمریکا را به تکاپو انداختند. بنا بر نظر آن‌ها، ایالات متحد باید در نهایت بین دو گزینه یکی را انتخاب کند: یا به ایران اجازه‌ی دست‌یابی به سلاح هسته‌ای دهد، یا برای جلوگیری از آن به عملیات نظامی دست بزند. از آن زمان تاکنون، در ابتدای هر سال، پیش‌گویی یکی از صاحب‌نظران همین دو راهی شوم و ناگزیر را پیش روی رئیس‌جمهور نهاده است.

در این هفت سال، پیش‌گویی مذکور چهره‌ی واقعیت به خود نگرفته است. اما آیا در سال ۲۰۱۳ شرایط تغییر خواهد کرد؟

بر اساس برداشت کلی دیپلمات‌های واشینگتن باید گفت خیر. از نظر آن‌ها، به احتمال بسیار زیاد سال آینده نیز مثل سال‌های پیش خواهد بود؛ مذاکرات همچنان نتیجه‌ای در بر نخواهند داشت. ایران به آرامی در فرایند غنی‌سازی اورانیوم پیش خواهد رفت و در عین حال، از حرکتی که ممکن است باعث تحریک آمریکا یا اسرائیل به حمله شود پیش‌گیری می‌کند.

با این همه، استدلال محکمی می‌توان آورد که نشان می‌دهد در سال آینده سرانجام بن‌بست موجود شکسته خواهد شد؛ به وسیله‌ی مواجهه‌ی نظامی، یا دست‌یابی ایران به بمب، و یا نوعی راهکار دیپلماتیک. و جالب این که یکی از افرادی که این ادعا را کرده است، مشاور دوره‌ی نخست اوباما در حوزه‌ی مسائل ایران یعنی دنیس رایس است که سابقه‌ی کار بر حوزه‌ی خاورمیانه در پنج دولت را در کارنامه‌ی خود دارد.

دنیس رایس که کاخ سفید را در پایان سال ۲۰۱۱ ترک کرد، تصدیق می‌کند که پیش‌بینی‌ها درباره‌ی گرفتاری ایران در بحران‌های شدید، مدت‌هاست که راه خطا را پیش‌گرفته‌اند. دلایل او در باب این که سال

آینده متفاوت خواهد بود، در سه مورد خلاصه می‌شوند: نزدیکی ایران به ظرفیت «فرار»؛ قاطعیت اعلام‌شده‌ی اوباما برای جلوگیری از آن؛ و ظهور تدریجی نوعی وضعیت سیاسی و اقتصادی در ایران که مقامات آن را وادار به تغییر مواضع خود خواهد کرد.

«ظرفیت فرار» چیست؟ آن طور که رایس توضیح می‌دهد، اوباما خود در سومین مناظره‌ی انتخاباتی در ماه اکتبر آن را تشریح کرد. به گفته‌ی رئیس‌جمهور، ظرفیت فرار «مرحله‌ای است که در آن ما دیگر قادر نخواهیم بود به موقع وارد عمل شده و برنامه‌ی هسته‌ای آن‌ها را متوقف کنیم». به عبارت دیگر، در چنین مرحله‌ای، میزان زیرساخت‌های هسته‌ای و ذخایر اورانیوم غنی‌شده‌ی ایران به حدی خواهد رسید که بتواند در عرض چند هفته یک بمب تولید کند؛ یعنی سریع‌تر از آن‌که بازرسان بین‌المللی یا سازمان‌های اطلاعاتی غرب بتوانند از آن خبردار شوند. به گفته‌ی اوباما: «این مرحله نزدیک است.»

دنیس رایس معتقد است که این اظهارات اوباما هدفمند بوده و نشان‌گر ترسیم دقیق یک خط قرمز است. اوباما در نخستین سال ریاست خود، درگیر جدالی داخلی بود در باب این که آیا یک ایران مسلح به بمب اتمی را می‌توان تحمل و کنترل کرد یا

خیر؛ در نهایت هم تصمیم بر این شد که باید جلوی دست‌یابی ایران به بمب را گرفت، حتی اگر ناچار به عملیات نظامی شویم. پیش از دیدار با بنیامین نتانیاهو در ماه مارس، اوباما در یک سخنرانی عمومی گفت: «ایران اجازه‌ی دست‌یابی به سلاح هسته‌ای را ندارد.»

رایس توضیح می‌دهد که ادامه‌ی سلسله نشست‌ها و گفت‌وگوهای علنی و خصوصی با نتانیاهو در پاییز گذشته، منجر شد اوباما به تعریف مفهوم «ظرفیت فرار» بپردازد که البته می‌تواند در حکم گامی مثبت در همراهی با تصمیم اسرائیل برای تعویق عملیات نظامی مستقل باشد.

نتانیاهو هشدار داده است که از نظر اسرائیل، میانه‌ی سال ۲۰۱۳ زمانی است که احتمالاً ایران به میزانی از اورانیوم غنی‌شده دست پیدا خواهد کرد که بتواند وارد مرحله‌ی «فرار» شود. راس این موضوع را چنین بیان می‌کند: «تا آخر سال ۲۰۱۳، اگر تغییری حاصل نشود، هیچ بعید نیست که آنها ناگهان قدم‌های بلندی بردارند و بینیم که کار از کار گذشته است.»

تصورش را هم نمی‌توان کرد که اوباما بخواهد برای مردم آمریکا توضیح دهد که باز هم جنگی دیگر در خاورمیانه ضروری است آن هم به این دلیل که ذخایر اورانیوم ایران، که در طول سال‌ها به تدریج افزایش یافته است، حالا دیگر بیش از حد وسعت پیدا کرده است. اما سناریویی که دنیس راس در ذهن دارد چنین چیزی نیست. به اعتقاد او، اوباما احتمالاً ابتدا پیشنهاد نهایی خود را به مقامات ایران ارائه خواهد کرد که در آن ایران اجازه خواهد داشت به برنامه‌ی هسته‌ای غیرنظامی خود تحت کنترل شدید ادامه دهد.

دنیس راس اکنون مدتی است بر این نظر پافشاری می‌کند که اوباما باید این پیشنهاد کلی را به ایران ارائه دهد. او معتقد است که راهکارهای حال حاضر که در آن به ایران وعده می‌دهند در عوض توقف غنی‌سازی و خروج بخش زیادی از ذخایر خود به خارج از کشور تا حدودی از شدت تحریم‌ها علیه او کاسته شود، راه به جایی نخواهد برد. به گفته‌ی او، «مشکل موجود، ساختاری است. برداشت مقامات ایرانی این است که از آنها خواسته شده تا الماس‌های خود را با یک آب‌نیات معامله کنند.»

اما آیا مقامات ایران چنین پیشنهادی را خواهند پذیرفت؟ دنیس راس که در دوره‌ی نخست ریاست اوباما بر این اقدام پافشاری کرده بود، نشانه‌هایی را می‌بیند که بر اساس آن مقامات ایران رفته‌رفته در حال ایجاد فضای مناسب برای حرکت در این مسیر هستند. برای چنین رفتاری دو علت اصلی مطرح است: آسیب‌های اقتصادی ناشی از تحریم‌ها؛ و دوم، توجه به این که عدم تلاش برای برون‌رفت از این وضعیت منجر به حمله‌ی نظامی آمریکا خواهد شد.

راس معتقد است که در حال حاضر، ایرانیان «هنوز تردید دارند که ما خواهیم از گزینه‌ی نظامی استفاده کنیم. و در نتیجه، در شرایط کنونی، همچنان راه حل دیپلماتیک را کم‌تر از پنجاه درصد می‌دانم. اگر تا آخر سال ۲۰۱۳ دیپلماسی نتیجه‌ای در بر نداشته باشد، احتمال استفاده از گزینه‌ی نظامی بسیار افزایش خواهد یافت.» منبع: واشینگتن پست



Photo : Mohammad Fatemi

FARS NEWS AGENCY

## معمای رابطه‌ی ایران با آمریکا

عبدالحمید افسری

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه تهران

abdolhamid.afsari@yahoo.com

ابراز نظرم دارم ولی اعتقادم این است که پس از تقسیم دنیا در یالتا، آنچه انقلاب اسلامی بر سر توافقات بازیگران یالتا آورد حتی فروپاشی دنیای سرخ نیارود، ملاحظه می‌کنید که پس از فروپاشی قطب سوسیالیسم در دنیا باز هم سعی شرق فروپاشیده و غرب ناظر، بر این بود تا توازنی را که پیروزی انقلاب اسلامی بر هم زده بود از آسیب بیشتر حفظ کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی، طبیعتاً آمریکایی که قریب سه دهه خود را حاکم بلامنازع ایران می‌دانست و مسئولان ایران را از صدر تا ذیل گماشتگان خود می‌پنداشت، دچار سردرگمی شد و نمی‌دانست تصمیم حاکمان جدید چه خواهد بود؟ بنا بر عرف حاکم تنها دغدغه آمریکا و هم‌پیمانان او این بود که مبادا ایران به سمت بلوک شرق آن زمان تمایل نشان دهد چرا که معمولاً تمامی اعتراضات مردمی علیه آمریکا به طریقی از سوی شوروی تغذیه و حمایت می‌شد ولیکن استراتژی حضرت امام خمینی (ره) همان‌گونه که غرب را سراسیمه ساخته بود شرق را نیز منفعل کرده بود، شعار نه شرقی و نه غربی در عرف جهان سیاست آن دوران تعریف نشده بود و ناشناخته می‌نمود و قهراً جهلشان موجب وحشتشان شده بود.

غرب و شرق منفعل از جمهوری اسلامی به توافق رسیدند که تنها چاره برای بازگشت به نظم سابق شکست حکومت نوپای ایران اسلامی است و می‌توان گفت بعد از جنگ جهانی دوم همسویی و همکاری با چنین حجمی بین سردمداران سوسیالیست شوروی و حاکمان نظام سرمایه‌داری غرب بی‌سابقه بود،

برای همین بود که تا به آنجا پیش‌رفتند که همه از آن مطلعیم و نیاز به ذکر مجدد نیست. در این استراتژی جدید نیز به نتیجه مطلوب خود نرسیدند البته نباید کتمان کنیم که سرعت پیشرفت جمهوری اسلامی را کند کردند ولی باید اذعان کرد که با توجه به واکنش‌های منطقی رهبری نظام بیشتر تهدیدات تبدیل به فرصت شد و این مهم در دوران حضرت امام خمینی (ره) و نیز در بیش از دو دهه

رهبری آیت‌الله خامنه‌ای انکارناپذیر است ولیکن جمهوری اسلامی به جهت اقدامات ایذایی متخاصمین هزینه‌های گزافی پرداخت. طبیعی است که در طول بیش از سه دهه تخصص و تقابل برخی خسته و نومید شوند و تشتتی مشاهده گردد و این امر منحصر به صف انقلابیون نیست بلکه در آن طرف نیز ما شاهد این نکته هستیم. ذکر این مقدمه را از این جهت لازم دیدم که وقتی می‌خواهیم لزوم ارتباط با آمریکا را بررسی کنیم ابتدا باید ارزیابی صحیح و منطقی از شرایط خود و طرف مقابل داشته باشیم نه آن‌چنان (به هر دلیل اعم از اختلاف نظر سیاسی و یا ...) منفعل باشیم که خود را بر خاک و طرف را در افلاک ببینیم و نه به جهت حمایت انقلابی خود را در برابر تهدیدات مصون انگاشته و دشمن را زیون بپنداریم. باید بپذیریم دشمن تا دشمن است می‌تواند خطرناک باشد.

پیش‌نیازهای ارتباط با آمریکا چیست؟ حداقل‌های مورد توقع طرفین چه می‌تواند باشد؟ آنچه در عرف روابط بین‌الملل مطرح است احترام متقابل و ..... ولی همه می‌دانیم در روابط بین دو کشور این قواعد بیشتر در مصاحبه‌های رسمی مطرح است، خصوصاً هنگامی که یک طرف آمریکا باشد، بی‌توجهی به قواعد پذیرفته‌شده در معاهدات برای آمریکا تقریباً قانون شده و اگر غیر از این عمل کند باید تعجب کرد و این امر منحصر به کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه نیست بلکه آمریکا در برابر کشورهای عضو اصلی شورای امنیت و یا ژاپن و .... نیز همین رفتار را دارد. حال چگونه می‌توان این دولت نر را وادار کرد استثناء قائل شده و با ایران وفق قواعد پیش‌بینی‌شده روابط

آمریکا با تاریخی کم‌تر از سه قرن در چند دهه‌ی اخیر بازیگردان اصلی جهان در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی شده و این امر حتی برای هم‌پیمانان سستی او نیز مطلوب نیست و شاید دلیل این ناراضی پنهان ذهنیت اینان از مسافران اولیه قاره‌ی جدید است که اگر نگوییم همه ولی می‌شود گفت بیشتر آن‌ها مطرودین همین جوامع بودند، تاریخ کوتاه آمریکا با تهاجم و تجاوز و جنایت شروع شد و کتاب ددمنشوی او هر روز قطورتر، واقعی‌تر، انکارناپذیر که باید پذیرفت. اما این را نیز باید بپذیریم که تمام آمریکائیان جانی نیستند و البته تمام زخم‌خوردگان سیاست‌های استکباری آمریکا نیز خارج از مرزهای ینگه دنیا نبوده‌اند. باید اذعان کرد اولین قربانیان سیاست مذموم، بومیان قاره آمریکا بودند که نسل‌های پس از آن‌ها امروزه کماکان درد و رنج تحقیر و تبعیض را تحمل می‌کنند و دیگر رنگین‌پوستان ساکن آمریکا. در این نوشته قصد ندارم به شرح جنایات آمریکا بپردازم ولی این مقدمه را ضروری دانستم چرا که گاه مشاهده می‌شود نور مصنوعی پروژکتورهای تبلیغاتی ینگه دنیا چشم برخی را چنان خیره کرده که از نور ماندگار و گرمابخش لطیف فرهنگ خود غافل شده‌اند، بگذریم، یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد.

آنچه هدف نگارنده از این نوشتار است بررسی ضرورت و یا عدم ضرورت رابطه با ایالات متحده آمریکا است. آمریکا چه خوب و چه بد به عنوان یک عضو جامعه بین‌الملل مطرح است و البته باید اذعان کرد که عضو موثری در دنیا محسوب می‌شود، آنچه مقدمه‌ای شد برای اجرای چنین نقشی برای آمریکا در درجه‌ی اول موقعیت جغرافیایی آن است زیرا به دلیل بعد مسافت نه تنها در جریان دو

جنگ جهانی آسیب کمتری دید و شاید بهتر است بگوییم آسیبی ندید بلکه به همین دلیل دارندگان سرمایه‌های علمی و نیز اقتصادی برای گریز از آفات جنگ، جذب آنجا شدند و این مهم باعث جهش چشم‌گیر آمریکا در حوزه‌ی پیشرفت علوم و اقتصاد شد و طبیعتاً زمانی که دولت‌های مطرح اروپایی و نیز آسیایی در آتش جنگ می‌سوختند و تحلیل می‌رفتند آمریکا روزبه‌روز قدرتمندتر می‌شد و به تعبیری قهرمان ماهیگیری از آب گل آلود شد. همین توسعه باعث شد که پس از پایان جنگ در یالتا نقش‌آفرین باشد و با اقتدار چانه‌زنی کند و سهم خود از دنیا را طلب نماید. در هر صورت دنیای امروز با آمریکایی مواجه است که سرنوشت همه را به سرنوشت خود گره زده! دنیا چه بخواهد و چه نخواهد می‌باید تن به خواسته‌های آمریکا دهد، این نوجوان نر در عرصه‌ی تاریخ جهان هر چه را بخواهد دوستانه و خصمانه به دست می‌آورد و هم‌پیمانان او مجبورند نازش بکشند چرا که نه تنها در میدان سیاست بلکه در ابعاد اقتصادی و فرهنگی و ویروس یانکی‌ها بیمارشان ساخته، بلکه حتی انگلیس متکبری که بسان معلمی سختگیر آمریکا را شاگرد تنبل و شیطان کلاس خود می‌پنداشت امروز خود را موظف می‌داند که حافظ منافع آمریکا باشد و این نقش را می‌توان در داستان پول واحد اروپا به وضوح مشاهده کرد.

بهتر است فارغ از مجادلات سیاسی داخلی آنچه را دنیا پذیرفته کتمان نکنیم، نقش انقلاب اسلامی در بر هم زدن معادلات و قواعد ژئوپلیتیک حاکم شده پس از جنگ دوم جهانی انکارناپذیر است. در این مجال نه قصد دارم شعار دهم و نه بیم و نه طمعی از



دو جانبه داشته باشد؟ اگر تمام ملت آمریکا نیز موافق چنین رویه‌ای باشند آیا صهیونیست‌ها اجازه خواهند داد؟ آیا می‌توان نقش صهیونیسم را در سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا نادیده گرفت؟ عرایض بنده بر اساس شعار نیست مطالبی است که جسته و گریخته از بین اظهارات مسئولین آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌توان یافت و مورد استناد قرارداد. بنابراین اگر پیش‌نیاز ایجاد روابط دیپلماتیک با آمریکا پایبندی به اصول تعریف‌شده در عهدنامه‌ها باشد ابتدا لازم است آمریکا هر آنچه تاکنون در روابط فی‌مابین خطا داشته را بپذیرد و رسماً عذرخواهی کرده و در مقام جبران برآید، و در این صورت مسائلی چون عوارض تحمیل‌شده به زیرساخت‌های کشور پس از کنفرانس تهران و نیز کودتای سال ۱۳۳۲ و همچنین لطمات واردشده به کشور در طول سلطنت محمدرضا از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ مطرح است و بیش از همه این‌ها استرداد اموال بلوکه‌شده‌ی کشور به انضمام خسارات مربوطه و جبران خسارات جنگ تحمیلی و بلوای جنگ نفت‌کش‌ها و آنچه بر سر سکوی نفتی ایران آمد و نیز بحث سقوط هواپیمای مسافربری و ..... به نظر می‌رسد لیست خطای آمریکا در طول هفت دهه به قدری گسترده است که شاید با توجه به مشکلاتی که با آن مواجه است جبرانش چند قرن طول بکشد و این گزاف نیست.

حال اگر از سر حسن نیت بخواهیم حداقلی را قرار دهیم و بگویم نقطه‌ی شروع چه می‌تواند باشد، در این فرض آیا آمریکا حاضر است بابت اقداماتش در کودتای سال

۱۳۳۲ و نیز تلاش برای از بین بردن نظام جمهوری اسلامی در طول سه دهه و همچنین بلوکه کردن سرمایه‌های ایران رسماً عذرخواهی کرده و در راه جبران عملاً اقدام کند؟ همه‌ی این مطالب که عرض شد با فرض این نکته است که در آمریکا برای ایجاد ارتباط منطقی با ایران اهتمام لازم وجود داشته باشد حال آنکه می‌توان در نظر داشت عدم ارتباط با جمهوری اسلامی برای سردمداران آمریکا حیاتی‌تر از ارتباط است، چرا که پس از فروپاشی شوروی و ریختن دیوار حائل بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم و بر هم خوردن نقشه جغرافیای سیاسی دنیا وجود یک دشمن فرضی برای مانورهای سیاسی و نظامی آمریکا الزامی است تا بتواند بهانه‌ای باشد برای توجیه سیاست‌های خصمانه و پرهزینه‌اش، همچنین دلیلی باشد برای تاراج و اخاذی از دول دیگر، کافی است فارغ از حب و بغض و صرفاً به عنوان یک پژوهشگر جویای حقیقت یک بررسی اجمالی از تاریخ قرن اخیر آمریکا داشته باشیم، به دلایل حضور آمریکا در فراسوی مرزهایش از زبان سردمداران آمریکا توجه کنیم و حاصل این حضور را تراز بگیریم هم در حساب مردم آمریکا و هم در حساب ملل دیگر که متحمل حضور این مهمان خود خوانده‌شده‌اند، آنگاه نتیجه را به عنوان یک نکته‌ی قابل توجه برای تشخیص مصلحت یا عدم مصلحت ارتباط با آمریکا در نظر بگیریم و حتی فراتر از این باید گفت که آیا ارتباط با آمریکا شدنی است؟

## دستگیری پرسنل نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس

### انگاره سازی به سبک فاکس نیوز

نفر در سراسر جهان مخابره شود. این تصویر آن‌چنان بیننده را مسحور می‌کند که تصور می‌کنیم خود جزئی از آن حادثه هستیم (Nyaman 2003).

همان‌گونه که گفته شد، انگاره سازی یکی از ابعاد جنگ رسانه‌ای است. جنگ رسانه‌ای نیز یکی از جنبه‌های برجسته جنگ نرم و جنگ‌های جدید بین‌المللی است که نه تنها در شرایط جنگ بلکه حتی در شرایط صلح نیز به طور «غیر رسمی» ادامه دارد. در این میان در پشت این جدال به ظاهر ژورنالیستی، «سیاست رسانه‌ای یک کشور» نهفته است که به طور رسمی از بودجه‌های رسمی و کلان پارلمان‌ها و حکومت‌ها تغذیه می‌شود. طراحان این جنگ‌ها ژنرال‌های ارتشی نیستند بلکه ممکن است استادان و دپارتمان‌های رسانه‌ای دانشگاه‌های معتبر هر کشور باشند (ضیایی پرور ۱۳۸۳).

فاکس نیوز از رسانه‌های پرمخاطب آمریکاست که تمایلات ضد ایرانی-اسلامی‌اش بارها نمایانگر سیاست‌های آمریکایی پشت این شبکه بوده است.

نوروز ۸۵، ۱۵ نفر از نیروهای ویژه‌ی بریتانیا به هنگام ورود به آب‌های جمهوری اسلامی ایران از سوی مأموران ایرانی دستگیر شدند و به مدت دو هفته در ایران بودند. این افراد در حضور محمود احمدی‌نژاد، و پس از اعطای مدال شجاعت به فرمانده نیروهای دستگیرکننده اتباع بریتانیایی، «ناو سالار یکم پاسدار ابوالقاسم

محمدجواد بختیاری، مطالعات بریتانیا

Bakhtiari.m.j@ut.ac.ir

از ابزارهای مهم جنگ روانی در ایجاد یا تشدید بحران، انگاره سازی رسانه‌ای است. از جمله مفاهیمی که در قدرت نرم مورد توجه قرار می‌گیرد، نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی جنگ‌های نرم است. در جنگ نرم که به پیش‌بینی «مارشال مک لوهان» در دهه‌های گذشته جنگ دنیای پست‌مدرن است، دولت‌ها در مبارزه نرم علیه یکدیگر، پیش از به کارگیری تاکتیک‌های نظامی، برای مدتی - احتمالاً طولانی - از رسانه‌ها و تاکتیک‌های جنگ نرم استفاده می‌کنند. در این میان انگاره سازی در کنار فرایند تأثیرات درازمدت رسانه‌ها، بزرگ‌ترین نقش را در موفقیت و شکست بازیگران ایفا می‌کند (عیوضی ۱۳۸۷). انگاره را می‌توان همانند سازه‌ای تعریف کرد که مضمون آن به خودی خود مجموعه‌ای از تصویرهایی است که از جنبه‌های گوناگون در ذهن افراد وجود دارند. انگاره سازی در رسانه‌های غربی، تغییر تصاویر خبری برای ایجاد تغییر در نگاه ماست به گونه‌ای که ابتدا احساس و تخیل ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و سپس برخی از انگاره‌های پیشین را در ذهنمان مخدوش می‌کند و در ادامه پر واضح است که خدشه‌دار شدن تصاویر قبلی، امکان پذیرش تصاویر جدید را فراهم می‌کند. در رسانه‌های غربی انگاره سازی به کمک فناوری‌های نوین ارتباطی، این امکان را فراهم می‌سازند که واژه و تصویر در زمان مناسب برای صدها میلیون



بود که تلویزیون ایران به همراه برخی از دیگر رسانه‌های جهان در طی این چند روز بارها تصاویری از این ۱۵ نفر درحالی‌که به راحتی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند و یا در حال بازی و یا تماشای تلویزیون بودند پخش کرده بود.

پس از این ماجرا فاکس به دنبال شکستش در این جنگ نرم، در اقدامی با مصاحبه با یکی از فرماندهان نیروی دریایی آمریکا به کلی نظامیان انگلیسی را در رسانه‌های جهانی مورد تمسخر قرار داد. این فرمانده آمریکایی اعلام کرد، پرسنل نیروی دریایی آمریکا در صورت قرار گرفتن در وضعیتی مشابه وضعیت ۱۵ ملوان و تفنگدار انگلیسی دستگیر شده توسط نیروهای ایرانی، از خود دفاع می‌کردند و به سوی نیروهای ایرانی آتش می‌گشودند، وی با تمسخر قرار دادن این ۱۵ نفر گفت که چرا آنان



از خود هیچ دفاعی نکرده‌اند.

در پایان می‌توان اذعان داشت، تحریف و دست‌کاری اطلاعات و همچنین غربالگری آن‌ها در زمره ترفندهای روان‌شناختی مرسوم است که در عملیات رسانه‌ای آمریکا به کار گرفته می‌شود و در نهایت این تحریفات رسانه‌ای باعث می‌شوند، آمریکا، سفید را سیاه، زشت را زیبا و دفاع از حریم ملی را تروریسم جلوه دهد و در این بین افکار عمومی نیز ناهشیارانه و ناشیانه این جنگ‌های فریب‌آمیز روانی می‌شوند.

#### منابع

Nyaman, Basil. *Three waves of multimedia*. New Routes, 2003.

ضیایی پرور، حمید. *جنگ نرم، جنگ رسانه‌ای*. تهران: موسسه فرهنگ مطالعاتی و تحقیقات بین‌المللی، ۱۳۸۳.

عیوضی، محمدرحیم. «بحران‌شناسی رسانه‌ای: رسانه، قدرت نرم قرن ۲۱». پژوهش‌های ارتباطی، ۱۳۸۷: ۵۵-۸۰.

آمانگاه» فرمانده مرزبانان جنوب غرب کشور، آزاد گردیدند. این حادثه که در آن نیروهای دریایی ایران در کنار سایر دولت‌مردان از تمامیت جمهوری اسلامی دفاع کردند، بازخوردهای متفاوتی از سوی غرب را علیه ایران به همراه داشت. مهم‌ترین این موضع‌گیری‌ها را که حتی شدیدتر از موضع‌گیری رسانه‌های خود بریتانیا بود

رسانه‌های آمریکایی و در رأس آن‌ها «فاکس نیوز» - در کنار «سی.ان.ان.» - علیه ایران اجرا کرد. از ابتدای این دستگیری شبکه فاکس نیوز با پوشش و بزرگ‌نمایی وسیع این خبر، بار دیگر تفکرات جهانی را علیه ایران سازمان‌دهی کرد به گونه‌ای که مخاطبان آن شکنجه و مرگ این ۱۵ تن را به دست ایرانیان حتمی می‌دانستند. فاکس ابتدا با پخش صحنه‌هایی

از خانواده برخی از این ملوانان، نگرانی‌های بیش از حد آنان و نگاه‌های ترحم‌آمیز آنان را که خواهان سالم برگشتن اعضای خانواده‌شان به بریتانیا بودند، تاجر مخاطبان را برانگیخت. یکی از این ۱۵ نفر خانمی بود که فاکس یا مانور گسترده‌ای بر زندگی وی، و انگاره سازی از کودکش ترحم تمامی مردم و انزجار آنان را علیه ایران برانگیخت. این در حالی بود که حضور این زن که کودکش در بریتانیا بدون مادرش به سر می‌برد، روی سخن محمود احمدی‌نژاد به مسئولین بریتانیایی بود که چرا بریتانیایی‌ها باید مادری را که فرزندش چشم‌به‌راه اوست روانه مأموریت در عراق کنند. این یک روی سکه انگاره سازی آمریکایی از نوع فاکس نیوزی آن بود. در روی دیگر، فاکس با تصاویری سعی در غیر دموکراتیک نشان دادن ایران و چهره‌ای ضد حقوق بشر ساختن از ایران را کرد. آنان سعی کردند با این‌گونه تصویرسازی و نشان دادن فضایی خشن از ایران، خشم و تنفر همگان را علیه ایران برانگیزند و کشته شدن و یا مجازات حبس این ملوانان را به دست ایرانی‌ها حتمی نشان دهند، تا شاید بتوانند در بازار داغ حمله آمریکا به عراق و تسخیر عراق، زمینه حمله دیگری را آماده کنند. این جنگ رسانه‌ای در حدود ده روز ادامه داشت و سرانجام در آستانه‌ی میلاد پیامبر (ص)، ایران این ۱۵ تن را آزاد کرد. اندکی پس از آزادی آنان، فاکس با پخش مصاحبه‌هایی از این سربازان، که بیان می‌کردند شرایط سختی همراه با شکنجه را در ایران گذرانده‌اند جنگ روانی خود را کامل کرد. این در حالی

## سیاست خارجی از خانه شروع می‌شود

مرضیه جوادی ارجمند، دانشجوی دکتری مطالعات

آمریکای شمالی

mz\_arjmand@yahoo.com

# RICHARD N. HAASS FOREIGN POLICY BEGINS AT HOME

The Case for Putting  
America's House in Order

سیاست خارجی از خانه شروع می‌شود عنوان جدیدترین کتاب ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی است. همان طور که از عنوان کتاب مشخص است، هاس عامل اصلی داشتن سیاست خارجی کارآمد را بهبود وضعیت داخلی ایالات متحده آمریکا می‌داند. او در این کتاب معتقد است بزرگ‌ترین تهدید برای آمریکا از داخل این کشور می‌آید و نه از خارج. پیشرفت چین، تغییرات آب و هوا، تروریسم، ایران هسته‌ای، خاورمیانه آشفته، و کره‌ی شمالی بی‌پروا همگی چالش‌های جدی برای ایالات متحده به شمار می‌روند. اما هاس معتقد است امنیت ملی آمریکا بیشتر وابسته به حل مشکلات داخلی است. مشکلاتی که او در مصاحبه‌ی معرفی کتابش با چارلی رز از آن‌ها نام می‌برد، زیرساخت‌های شکننده، عملکرد ضعیف

سیاست خارجی از خانه شروع می‌شود توصیفگر قرنیه است که دیگر در آن یک یا دو ابرقدرت حاکم نیستند. ویژگی بارز روابط بین‌الملل در نیمه اول قرن بیست و یک بدون قطبی بودن آن است. قدرت میان تعداد زیادی از نهادهای دارای قدرت اعمال نفوذ پخش شده است. علاوه بر دولت-ملت‌ها، تعداد زیادی نهاد فعال در صحنه سیاسی وجود دارند. در صحنه جهانی سازمان ملل متحد و بانک جهانی، در صحنه منطقه‌ای اتحادیه اروپا، ناتو، اتحادیه عرب، و در صحنه تجاری جی پی مورگان و اکسون موبیل از جمله نهادهای فعال هستند. جهان امروز جهان بخشنده‌ای نیست اگر چه آمریکا رقیب بزرگی که به طور مستقیم منافعتش را تهدید کند، ندارد.

دکترین بازگشت راه‌حلی است که از نظر ریچارد هاس می‌تواند موقعیت آمریکا را بهبود بخشد. در وهله اول آمریکا باید تمرکز خود را بر بهبود وضعیت داخلی بگذارد تا بتواند خود را در مقابل چالش‌های جهانی مانند تروریسم جهانی، گسترش سلاح‌های هسته‌ای و تغییرات آب و هوا مصون

بدارد. راهکارهای پیشنهادی هاس برای بهبود وضعیت داخلی اصلاح برنامه‌های تأمین اجتماعی، تجارت آزاد، سیاست‌های مهاجرتی بازتر و مشارکت بخش خصوصی و دولتی است. در وهله‌ی دوم آمریکا باید این ایده را که می‌تواند در کشورهای دیگر از طریق عملیات نظامی یک‌جانبه تغییر ایجاد کند، کنار بگذارد. در این صورت آمریکا می‌تواند بودجه عظیم و بی‌فایده نظامی خود را کاهش داده، اعتبار بین‌المللی خود را بهبود بخشد و منابع خود را در جای دیگری (آسیا و اقیانوس آرام به جای خاورمیانه) خرج کند. هاس در مصاحبه‌اش نیز به این نکته اشاره می‌کند که همیشه تعارض و تنش بین مسائل فوری و مسائل مهم وجود دارد. اتفاقات در حال وقوع در خاورمیانه مسائل فوری هستند. البته مهم نیز هستند اما به عقیده هاس رئیس‌جمهور باید سعی کند تعادلی بین توجه به مسائل فوری و مسائل مهم برقرار کند. از نظر هاس مسائل بسیار مهم و استراتژیک در آسیا، آمریکای شمالی و در داخل ایالات متحده وجود دارد و چالش بزرگ رئیس‌جمهور این است که مقاومت در برابر کشش برخی مسائل فوری، تمرکز در داخل و در آسیا و برقراری تعادل بین توجه به مسائل مهم و مسائل فوری است. تنها در این صورت است که آمریکا می‌تواند رویدادهای جهان را شکل دهد به جای آنکه وقایع جهانی سرنوشت آمریکا را شکل دهند.

مدارس، مسئله مهاجرت، و بدهی‌های رو به افزایش آمریکا هستند. البته همان طور که در مصاحبه هم ذکر می‌کند، هاس انزوایی طلبی و مسئله افول آمریکا را رد می‌کند اما باور دارد که کشورش در خانه کم‌کاری می‌کند و بیش از حد خود را درگیر مسائل بیرونی کرده است. به عقیده او بین آنچه مردم آمریکا درست می‌دانند و خواستار آن هستند و آنچه که نظام سیاسی آمریکا تولید می‌کند هماهنگی نیست. ملت‌سازی پروژه‌ای است که آمریکا باید در داخل انجام دهد. به گفته هاس آمریکا تلاش می‌کند جوامعی را بازسازی کند که در مقابل بازسازی منافع ملی حیاتی آمریکا مقاومت می‌کنند. راه‌حل‌های پیشنهادی او برای آمریکا حفظ تعادل قدرت در آسیا، پیشبرد یکپارچگی اقتصادی آمریکای شمالی و خودکفایی انرژی و ترویج پاسخ‌های جمعی به چالش‌های جهانی است. مسئله حفظ قدرت و برتری آمریکا دغدغه‌ی امروز بسیاری از نخبگان آمریکا است که در جملات زیر از این کتاب نمایان است.

«بسیاری از پایه‌های قدرت این کشور در حال فرسایش هستند. کمبودهایی که در خانه وجود دارند به طور مستقیم توانایی آمریکا برای ابراز قدرت و اعمال نفوذ در خارج، رقابت در بازار جهانی، تولید منابع مورد نیاز برای ارتقای طبیف گسترده‌ای از منافع آمریکا در خارج و ساخت الگویی تاثیرگذار در رفتار و افکار دیگران را به خطر می‌اندازد.»

## آینده‌ی نظم جهان در گفت‌وگو با کنت والتز

ترجمه‌ی محمد حیدری

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

بیشرفت‌های بی‌نظیر در عرصه‌ی نقل و انتقال و ارتباطات، رو به فزونی است. تغییرات در گذشته بسیار کند بود اما اکنون سریع رخ می‌دهند. در واقع، قدرت‌های بزرگ لازم نیست برابر باشند تا رقیب هم باشند. زمانی من و دیگران درباره‌ی جهانی دوقطبی بین ایالات متحد و اتحاد جماهیر شوروی می‌نوشتیم و رقابتی تنگاتنگ برای زمانی طولانی میان آن‌ها حاکم بود اما شوروی از نیمی از قدرت ایالات متحد برخوردار بود. اتحاد جماهیر شوروی دست به مبارزه‌ای واقعاً چشمگیر زد هرچند تولید ناخالص داخلی آن نصف ایالات متحد بود.

**سایمون: شما به چین اشاره کردید. تأثیرات فراز چین برای ایالات متحد و ثبات نظام بین‌الملل چیست؟**

التز: اگر چین به رشد اقتصادی خود ادامه دهد، آنگاه قدرت مهمی در دنیا خواهد شد، با این حال، این اتفاق زمانی دراز طول خواهد کشید پیش از آن‌که چین از ایالات متحد پیشی بگیرد و باعث تغییری واقعی در روابط قدرت جهانی شود. زمانی دراز به طول خواهد کشید تا ایالات متحد افول کند و قدرت مهم نوبت - قدرت در همه‌ی وجوه آن - مثل چین به پا خیزد. تغییر در نظام بین‌الملل نه در طول عمر من اما شما ممکن است رخ دهد. خیزش چین ادامه خواهد یافت مگر آن‌که مشکلات داخلی نظیر آشوب‌های سیاسی یا، به احتمال قوی‌تر، مشکلات اقتصادی سر برآورد. مسائل مربوط به کیفیت زندگی مثل آلودگی نیز برای چین و مردم این کشور خطرناک است. من سال ۲۰۰۴ آنجا بودم: نفس کشیدن بسیار دشوار بود. مطمئنم که مشکل آلودگی اکنون بسیار حادتر شده است.



**سایمون: ایالات متحد از مزیت‌های ژئوپلیتیکی مهمی نسبت به چین برخوردار است. دو اقیانوس بزرگ دنیا به مثابه‌ی دو حفاظ از این کشور محافظت می‌کنند و از امتیاز همسایه‌های کوچک و دوست نیز برخوردار است. چین، به سهم خود، توسط شماری از قدرت‌های بزرگ (ژاپن، روسیه و هند) و تعدادی دشمنان بالقوه احاطه شده است.**

التز: کاملاً موافقم. سوای این چیزی که شما گفتید، چینی‌ها مشکلات مختلفی دارند. رانندگی در پکن وحشتناک است و ترافیک، مشکلی جدی بر اقتصاد این کشور تحمیل می‌کند. کودکان معمولاً تکیه‌گاه و پشتوانه‌ی چین هستند، با این همه، هیچ نظام رفاه اجتماعی در این کشور وجود ندارد. البته، ایالات متحد نیز دارای مشکلات جمعیت شناختی است. وقتی که من به سن بلوغ رسیدم جمعیت ایالات متحد ۱۵۰ میلیون نفر بود، حالا بیشتر از ۳۰۰ میلیون نفر است. مثل پکن، رانندگی در واشینگتن به کابوس می‌ماند.

معرفی کوتاه: کنت والتز در سال ۱۹۲۴ متولد شد. کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۹۵۰ و رساله‌ی دکترای خود را در سال ۱۹۵۴ به پایان رساند که آن را در قالب کتابی با عنوان *انسان، دولت و جنگ* منتشر کرد. در ۳۳ سالگی به جایگاه استاد تمامی دست یافت. وی مقالات مهمی درباره مزایای موازنه‌ی قدرت دوقطبی و چند قطبی نگاشته است. در سال ۱۹۷۹ و در آستانه انتخاب رونالد ریگان، کتاب *تئوری سیاست بین‌الملل* را منتشر کرد که یکی از جنجال‌برانگیزترین و مهم‌ترین کتاب‌های مرجع در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل و مهم‌ترین اهتمام در معرفی نظریه‌ی نئورئالیسم است. والتز خود ادعا می‌کند، که در این کتاب، با واکاوی سطوح تحلیل و تأکید بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، انقلابی کپرنیکی در مطالعه‌ی سیاست جهانی به پا کرده است. به هر حال، والتز با معرفی نظریه‌ی نئورئالیسم یا رئالیسم ساختاری منسجم‌ترین نظریه‌ی روابط بین‌الملل را ارائه کرده است. طی چند ماه گذشته سردبیران مجله‌ی *ژئواستراتژی اروپا (European Geostrategy)* با افرادی که در حوزه‌ی سیاست خارجی، امنیتی و نظامی اروپا اندیشمند هستند، مصاحبه‌هایی انجام داده‌اند. در این نهمین مصاحبه، لویس سایمون با کنت والتز درباره‌ی آینده‌ی نظم جهانی و جایگاه اروپا در آن گفت‌وگو کرده است.

**سایمون: بیشتر مناظره‌های فعلی سیاست بین‌الملل بر قدرت‌های در حال فراز متمرکز است: چین، هند، برزیل و غیره. تا کجا باید زایش یا، در برخی موارد، نو زایی این کشورها را جدی بگیریم؟**

کنت والتز: قدرت‌های در حال فراز، در حال فرازند، با این همه، آن‌ها نه قدرت‌های «بزرگ» بلکه قدرت‌های «مهمی» هستند. به نظر من، احتمال وقوع جنگ رفته‌رفته کمتر می‌شود. منظور من جنگ جدی و واقعی است نه کشمکش. این به آن معناست که سیاست بین‌الملل کمابیش ملال‌آور است. اگر قدرت‌های در حال فراز تا جایگاه قدرت‌های بزرگ پیش بروند، آنگاه سیاست بین‌الملل جذاب‌تر خواهد شد.

**سایمون: تهدیدات و چالش‌های عمده علیه‌ی قدرت ایالات متحد در دو دهه‌ی آینده چه خواهد بود؟**

التز: افول آرام و آهسته. افول مدتی طول می‌کشد اما آرام و کند خواهد بود.

**سایمون: بله، اما چقدر کند؟ منظور من این است که هر کسی گمان می‌کرد که امپراتوری بریتانیا پس از شکست در جنگ استقلال آمریکا، رو به افول خواهد رفت. با این حال، بریتانیایی‌ها گردِ شکست را از پشت خود تکاندند و قدرتشانی بیش از پیش افزایش یافت، که این امر به آن‌ها اجازه داد تا برای تقریباً دو سده‌ی بعد کماکان قدرت مسلط باشند. آیا افول آمریکا حتمی است؟**

التز: رُم هم شروع خوبی داشت. قدرت‌های بزرگ هرگز تا ابد دوام نمی‌آورند. مثلاً، جمعیت ایالات متحد، که سهمی از جمعیت جهان است، در حال کاهش است. چین به آرامی در حال فراز است اما قدرتی بزرگ خواهد شد هر چند زمانی دراز طول خواهد کشید. با این حال، کسی نمی‌تواند بیش از این چیزی بگوید - شتاب زمان به دلیل

سایمون: ایالات متحد باید چه کار کند تا چین در بلندمدت از این کشور پیشی نگیرد؟

والترز: باید گیوه‌هایش را وربکشد. افول حاکی از معضلی بزرگ است- افول را می‌توان کُند کرد اما وارونه کردن آن بسیار دشوار است. ایالات متحد در مراحل بسیار ابتدایی افول است، با این حال، راهی طولانی در پیش دارد. قدرت‌های در حال فراز نظیر چین و هند در شرفِ فراز هستند.

سایمون: به روسیه برگردیم... چرا به اصطلاح «برقراری مجدد» روابط ایالات متحد و روسیه راه به جایی نبرد و آیا در آینده می‌تواند موفق از آب در آید؟

والترز: روسیه دیگر قدرت بزرگی نیست. پس، در واقع، آن اهمیت را هم ندارد. مشکلات مربوط به روسیه مشکلاتی عادی در امور بین‌الملل است. من چیز خاصی درباره‌ی رابطه با روسیه نمی‌بینم. آیا موضوع برجسته‌ی کلانی در رابطه با روسیه به چشم می‌خورد؟ ایالات متحد از طریق همکاری با روسیه به چه چیزی دست می‌یابد؟

سایمون: مثلاً، به نظر می‌رسد دفاع موشکی مانعی بر سر راه همکاری آمریکا و روسیه است.

والترز: دفاع موشکی جوک است! دفاع موشکی تنها در برابر شمار اندکی از موشک‌ها کارایی دارد و در مقابل یک پدافند مقاومت ناپذیر، شکننده و بی‌ثمر است. ما این را در اسرائیل دیدیم. دفاع موشکی، در اصل، بهانه‌ای برای بودجه‌ی دفاعی بیشتر است.

سایمون: به هر حال، تکنولوژی در حال تحول است. مثلاً، در زمینه‌ی سیستم‌های انرژی هدایت‌شده پیشرفت مهمی دارد حاصل می‌شود، که می‌تواند به صورت بالقوه به رفع مشکل پدافند موشکی مقاومت ناپذیر کمک کند.

والترز: درست است. با این همه، دفاع موشکی اگر اطمینان صد درصدی به دست دهد تنها می‌تواند امنیت فراهم کند. با اطمینان ۹۹ درصدی باز ریسک بزرگی وجود دارد- حتی یک موشک می‌تواند خسارت زیادی به بار آورد. به لحاظ بودجه‌ای، دلایل عجیبی برای توسعه‌ی سیستم‌های دفاع موشکی وجود دارد. به همین دلیل است که ارتش علاقه‌ی شدیدی به این پروژه‌ها دارد.

سایمون: شما مدعی هستید که گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند باعث ثبات در نظام بین‌الملل شود. به هر حال، من نمی‌دانم تا کجا می‌توانیم درس‌هایی را از رقابت هسته‌ای آمریکا و شوروی- دوقطبی و جهانی- برای سایر مناطق استخراج کنیم. مثلاً، در خاورمیانه مسئله صرفاً ایران نیست بلکه گسترش هرچه بیشتر سلاح-های هسته‌ای در این منطقه از جهان است. این خیلی خطرآفرین نیست؟

والترز: هیچ‌کس تا به حال با سلاح‌های هسته‌ای به کشوری حمله نکرده است. جان مرشایمر ادعا می‌کند که این فرضی خطرناک است و تامس شلینگ با این استدلال مشهور شد که سلاح‌های هسته‌ای، یک حکومت را وادار می‌کند تا نسبت به رقبایش عزم بیشتری از خود نشان دهد. بحران موشکی کوبا سازنده‌ترین رخداد در سیاست بین‌الملل از زمان ورود سلاح‌های هسته‌ای است- این مثال، ادعای مرشایمر و شلینگ را

باطل می‌کند. همان طور که برودی اشاره می‌کند، سلاح‌های هسته‌ای نه برای جنگ بلکه برای ممانعت از وقوع جنگند. اگر ایالات متحد و اتحاد شوروی دست به جنگی هسته-ای زده بودند همه ما نابودشده بودیم- انتخاب سر از دست دادن آبرو یا از دست دادن کشور بود. سلاح‌های هسته‌ای، سلاح‌های مهمی‌اند برای حفظ صلح.

سایمون: با این همه، سلاح‌های هسته‌ای لزوماً به «سیاست پایان نمی‌دهد.» سلاح-های هسته‌ای آمریکا و شوروی باعث زدودن کشاکش ژئوپلیتیکی با جنگ‌های نیابتی نشدند. اگر ایران به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند از اهرم فشار بیشتری در سیاست خارجی خود در خاورمیانه برخوردار خواهد بود و نیز خاطرجمع‌تر خواهد شد که این مسئله تبعاتی منفی علیه منافع آمریکا در منطقه و نیز علیه امنیت متحدان و اشنگتن در بر خواهد داشت.

والترز: هرچند این گفته عجیب است اما آیا ایران به عنوان قدرتی هسته‌ای واقعاً چیزی را تغییر می‌دهد؟ ما شاهد نمونه‌هایی بوده‌ایم که کشورهای کوچک و ضعیف به توانمندی-های هسته‌ای دست‌یافته‌اند اما چیزی تغییر نکرده است. ایران چه کار می‌کند؟ ایران در طول تاریخ و حتی در سال‌های اخیر یکی از قدرت‌هایی بوده که خواهان حفظ وضع موجود بوده است. این کشور هیچ تمایلی به تصاحب خاک یک کشور دیگر ندارد. بی-شک، ایران در دس‌به‌به پا می‌کند اما کدام کشور این‌گونه نیست؟ اسرائیل هم در دس‌به‌به پا می‌کند. رفتار ایران با سایر کشورها رفتار متفاوتی نخواهد بود.

سایمون: اجازه دهید بحث را با موضوع قدرت‌های در حال فراز و نظم جهانی در حال تغییر خاتمه دهیم. این همه تغییرات برای اروپا به چه معنا خواهد بود؟

والترز: زمانی که قدرت‌های مهم افول می‌کنند، بی‌علاقه و بی‌اعتنا می‌شوند. درست همانند آتن و اسپارت پس از ظهور روم، آلمان و فرانسه اکنون بی‌علاقه و بی‌اعتنا هستند. عده‌ای ادعا می‌کنند که چقدر عجیب است که اروپا آرام و صلح طلب شده است، اما آیا این افراد چیزی از تاریخ می‌دانند؟ یکی از نتایج گریزناپذیر سراسیمگی قدرت‌های بزرگ به سمت افول این است که آن‌ها صلح‌طلب‌تر می‌شوند. نباید چیزی کمتر از این از آن‌ها انتظار داشت.

سایمون: آیا اتحادیه‌ی اروپا تجلی پایان آنارشی یا کاهش آنارشی در اروپاست یا باید منتظر بازگشت کشاکش قدرت در اروپا باشیم؟

والترز: آنارشی علت و شرط بنیادی سیاست بین‌الملل است و بنابراین، در اروپا نیز جاری است. با این همه، آنارشی نتایج یکسانی در پی ندارد. به یادآورید که نروژ و سوئد بدون جنگ یا هیاهو از هم جدا شدند. در هر صورت، چه کسی نگران آنارشی در اروپاست؟ چه چیزی آنجاست که کاهش داده شود؟ آنارشی در اروپا پیش‌تر کاهش پیدا کرده است. کشورها می‌جنگند، افول می‌کنند و صلح‌طلب‌تر می‌شوند. در هر حال، اروپا در وضعیت مناقشه آمیزی نیست. اروپا تنها در صورتی موضوعی جذاب می‌شود که کشوری با حاکمیت مستقل واقعاً واحد تشکیل دهد. البته این مسئله به این زودی رخ نخواهد داد. اروپا مرفه است و پرداختن به موضوع اروپا، ملال‌آور است. اروپا در وضعیت خوبی به سر می‌برد، بنابراین از آن بهره ببرید.

## وطن پرستی ناخود آگاه یا خود پرستی خود آگاه؟

نگاهی نشانه شناختی به فیلم وطن پرست

سید وحید نمازی، مطالعات آمریکای شمالی

[s.v.namazi@ut.ac.ir](mailto:s.v.namazi@ut.ac.ir)

Naser Khosrow Higher Education Institute

مقدمه و خلاصه فیلم:

فیلم «وطن پرست» به کارگردانی رولاند امریک و بازی برجسته مل گیسون روایت گر زندگی کشاورزی است اهل کارولینای جنوبی که مجبور می شود در سلسله جنگ های انقلاب امریکا به مصاف بریتانیایی ها برود. او که پیشینه ای نظامی و سیاسی دارد و جزء طبقه مرفه مستعمره نشینان به حساب می آید، در ابتدا تمایل به شرکت در جنگ ندارد اما دست روزگار او را در مسیر نیل به استقلال امریکا قرار می دهد. وی در نهایت کاروان معترضان و استقلال طلبان را به نهایت مقصود می رساند اما به قیمت آوارگی از دست دادن دو تن از پسرانش.

تصمیم نهایی با کیست؟ نخبگان یا همه؟

سکانس آغازین هر فیلم یکی از مهم ترین سکانس های هر فیلم است. سکانس آغازین فیلم «وطن پرست» در شهر چارلز تاون 1776 است که نمایشگر زندگی با صلح و صفای یک خانواده متمول است و آنچه شروع کننده داستان به حساب می آید یک نامه است و در واقع بر هم زنده تمام آن آرامش: خبرهایی از رأی گیری در مجمع نخبگان مستعمرات. در این قسمت فیلم است که متوجه می شویم مرد اول فیلم - بنجامین - شخص بانفوذ سیاسی نیز محسوب می شود. او پیشینه ای نظامی دارد و در عین حال صاحب مزارع تنباکو و ذرت نیز است. با این خبر که «پتروووارد به کانتینت<sup>۱</sup> پیوست» آن ها از مرکز معیشت خود راهی چارلز تاون می شوند. با دیدار مجدد گبریل (پسر بنجامین) با معشوقه اش و همچنین بنجامین با خواهر همسر متوفی خود، موتور دراماتیک فیلم هم شروع به حرکت می کند. شاید پیتروووارد قشر عوام باشد که می گوید: «پادشاه<sup>۲</sup> پای مرا با مالیات هایش قطع کرده». تا قبل از سکانس رأی گیری ما کاراکترهای سیاه پوست و زن را شاهد بودیم ولی حالا که نوبت تصمیم گیری های کلان و حساس شده، آن ها نقشی در رأی گیری ندارند و تنها معصومانه یا به عبارت بهتر منفعلانه شاهد پایان رأی گیری هستند.

رأی گیری بر سر شرکت چارلز تاون در جنگ با انگلیسی ها از سری جنگ های انقلاب امریکا است، و البته بنجامین شدیداً مخالف است! او دلیل مخالفتش را بی سرپرست ماندن خانواده اش اعلام می کند، اما به نظر مخاطبی که می بیند بنجامین صاحب سرمایه است، دلیل محافظه کارانه تری دارد؛ شاید او اقتصاد کشاورزی خود را در خطر می بیند. گبریل که سمبل نسل حاضر و جوان امریکاست بدون اذن پدر عازم جنگ می شود و سپاه آن ها در نبردهای آغازین بر اثر بی تجربگی شکست سختی می خورد. اولین درس تلخ فیلم به مخاطب آمریکایی مخابره می شود: اگر بنجامین ها که سمبل نسل گذشته یا بهتر بگوییم سمبل طبقه مرفه امریکا (و شاید اجداد ۱/۱۰های الان!) هستند، دخالت نکنند، چارلز تاون ها سقوط خواهند کرد. فیلم درس تلخ تری هم به بنجامین ها می دهد: اگر بیش از این محافظه کار باشند نسل حاضرش را (برادر هم سن گبریل که در واقع شکاف<sup>۳</sup> و قربانی اول فیلم بود) از دست می دهد.

اعتراف قهرمان داستان به خطاهایش!

بنجامین دو بار احساس شرمندگی دارد. وقتی گابریل را از دست سربازان انگلیسی نجات می دهد و می گوید «هیچ کاری نکردم، به خاطر همینکه شرمندهام!»<sup>۴</sup> او این جمله را در ظاهر به خواهر زن خود می گوید اما در حقیقت حدیث نفس هم نسلان خودش است که جزم عزمی را در پی دارد به سوی جبران مافات و در واقع یک وطن پرست تمام عیار شدن<sup>۵</sup>. وقتی در یک دیالوگ به پسرش می گوید از اعمالی که در گذشته ای نامعلوم نسبت به سرخ پوستان چروکی<sup>۶</sup> مرتکب شده پشیمان است. در جبران شرمندگی مورد اول او تمام تلاش خود را مبذول می دارد و تا پای جان پیش می رود اما در حق سرخ پوست ها چه می کند؟!

جایگاه مذهب در ایجاد حس وطن پرستی آمریکایی

کشیش که سمبل و نماینده مذهب در این فیلم به شمار می آید، نقشی کاملاً خنثی و بی خبر از اتفاقات دارد: شاید نمایانگر این است که مذهب کلیسایی تاریخ مصرفش گذشته است. اگرچه کشیش در دنباله فیلم به معترضان و تیم بنجامین می پیوندد ولی روند فیلم هر جا مجالتی یافت به تمسخر او و در واقع به تمسخر مذهب پرداخته، درحالی که خیلی از پدرخوانده های امریکا از مستعمراتی برخاسته بودند که اصلاً مبنایی مذهبی داشتند مثل ماساچوست که جرقه های انقلاب امریکا را یک سال جلوتر از هر مستعمره ای زد (Ray, 2001, 38-46). در عین حال فرزندان امریکا مذهبی و معتقد به دعا هستند و این نسل حاضر است (گابریل) که در نامه ای خطاب به خانواده اش برای امریکا التماس دعا دارد!

حضور ۱/۱۰ها همیشه تأثیرگذار است؟

ازدواج نسل جدید امریکا کاملاً رسمی و با حضور کشیش و رعایت آداب مسیحیت برگزار می‌گردد و در نهایت هم یکی از آن‌ها - همسرگریل - در نتیجه دین‌ستیزی انگلیسی‌ها در کلیسا زنده‌به‌گور می‌شود. ولی نسل قبل - بنجامین - هیچ‌گاه در طول فیلم دعا نمی‌کند و ازدواجش رسمی نیست؛ تا وقتی که روزگار درس تلخ دیگری به او

می‌دهد و فرزند ارشدش را از او می‌گیرد، در این پلان برای اولین بار نام خدا را از زبان او می‌شنویم: «خدایا کمک کن!»<sup>۶</sup>

چه عضوی در این خانواده غایب است؟ مادر. اگر فیلم به ما تفهیم کرد که این خانواده سمبل کل امریکای قبل از انقلاب است پس حتی فقدان یک کاراکتر هم سمبل موضوعی است. شاید بتوان گفت آمریکا مادرش را از دست داده و یا شاید اصلاً نیازی به مادر ندارد! پدر (=مهاجران آمریکایی) با



توازن جنسیت هر گروه و نژاد در فیلم رعایت شده: بنجامین و خواهر زنش (نسل گذشته) گابریل و معشوقه‌اش (نسل حاضر) سیاهی که به گروه بنجامین می‌پیوندد و خدمتکار منزل بنجامین (سیاه‌ها یا برده‌ها). اولین مستعمره که برده‌داری را آغاز کرد کارولینای جنوبی بود و یکی از شهرهای مهم آن همین چارلز تاونی است که در این فیلم به صورتی نمایش داده شده که ظاهراً هیچ ظلمی به سیاه‌ها روا نمی‌دارد چرا که مانند یک

عنصر اصلی پذیرفته شده و مرد سیاه‌پوست به اختیار خود به سپاه ضد انگلیسی می‌پیوندد و حتی زمانی که می‌تواند طعم آزاد بودن را حس کند در صف مهاجران اولیه امریکا قرار می‌گیرد، در یک صف و کاملاً موازی! به نظر می‌رسد کارگردان دکوپاژ دیگری به ذهنش نمی‌رسید که هر چه بیشتر این دو را موازی کند و جز یک ملت قرار دهد: زمانی که یکی از سربازان

سفید آمریکایی به هم رزم سیاه‌پوست خود می‌گوید: «از اینکه کنار تو هستم افتخار می‌کنم». اما اثری و حضوری از بومیان سرخ‌پوست نیست جز خاطره بدی که بنجامین ناگزیر از حمل آن بر دوش ذهنش است. وقتی بنجامین حوادث حال را بر اساس اعمال گذشته‌اش می‌سنجد می‌گوید: «هر گناهم به خودم بر می‌گردد».<sup>۷</sup> حال بین او و سرخ‌ها چه گذشته؟ چرا نویسنده بین این همه قبایل، قبیله چروکی را در سرگذشت بنجامین قرار می‌دهد؟ چرا فیلم حتی یک فلاش‌بک کوتاه هم از این داستان به ما نمی‌دهد؟ جز این است که نمی‌خواهد اثری از سرخ‌ها به ذهن مخاطبش بگذارد؟!

1. Continent
2. George III (King of England)
3. Break (one of the most influential elements of drama)
4. "I've done nothing; that's why I'm ashamed"
5. Cherokee
6. "God help me"
7. "every sin returns to visit me"

Raphael, Ray. *A People's History of the American Revolution*. New York: The New Press, 2001, pp. 38-46

اعتماد به نفس کافی، توانایی در کشاورزی و کلاً اقتصاد بعلاوه زن سیاه‌پوست در خدمت اعضا؛ باعث می‌شود خانواده عدم حضور مادر را احساس نمی‌کند و هیچ یک ناراحت نیستند. اگر بخواهیم به عبارتی رمزگشایی کنیم، مهاجران آمریکایی با اعتماد به نفس و داشتن کشت ذرت و تنباکو و در اختیار داشتن برده نیازی نمی‌بینند سایه انگلستان روی سرشان باشد. در نهایت اگر هم قرار باشد فردی به عنوان مادر وارد این خانواده شود (خواهر زنش) آن فرد یک بیگانه با ملیتی غریبه نیست، از همان نسل است و همان فرهنگ اما نجیب‌تر. قرار نیست بعد از انقلاب شکاف و تغییری در هویت به وجود بیاید. اینجا بیش از هر زمان دیگری نظریه هانتینگتون به خاطر آورده می‌شود که آنها - مستعمره نشینان و انگلیسی‌ها - اشتراک تمدنی داشتند: ۱. هر دو آنگلو ساکسون بودند ۲. هر دو مسیحی بودند ۳. هر دو انگلیسی ۴. هر دو با یک فرهنگ. بنابراین نسل بعدی قرار نیست تفاوت عمده‌ای از نظر فرهنگی - اقتصادی داشته باشد.

آیا برده‌ها حق دارند وطن پرست شوند؟

## تئوری‌های برای جنبش تسخیر وال استریت

اسفندیار خدایی، مطالعات آمریکای شمالی

khodae2@gmail.com

تئوری نقش اوپاما و انتخابات ۲۰۱۲: میان نظریه‌هایی که به دنبال توضیح و توجیه جنبش اشغال وال استریت هستند، تئوری نقش اوپاما یکی از پرطرفدارترین تئوری‌ها است. طراحان این تئوری که غالباً از جمهوری‌خواهان و مخالفان اوپاما هستند، معتقدند که جنبش اشغال وال استریت بخشی از برنامه‌ی رئیس‌جمهور اوپاما در انتخابات ۲۰۱۲ است و پشت صحنه‌ی این جنبش را اوپاما کارگردانی می‌کرد و حالا که اوپاما بار دیگر در انتخابات پیروز شده است، نیازی به این جنبش ندارد و به همین دلیل از تظاهرات دیگر تا اطلاع ثانوی خبری نیست. حامیان این نظریه با مقایسه‌ی سخنانی که اوپاما در سخنرانی‌های خود بیان می‌کند و شعارهایی که در انتخابات قبلی بکار می‌برد، نتیجه می‌گیرند که هدف اصلی طراحان این جنبش پیروزی دمکرات‌ها در انتخابات بود. ونکوک در ایم اوج تحرکات جنبش تسخیر وال استریت در روزنامه‌ی واشنگتن‌پست به شباهت شعارهای تظاهرکنندگان

وال استریت با این سخنان رئیس‌جمهور اوپاما اشاره می‌کند: «درآمد متوسط یک درصد بالایی تا ۲۵۰ درصد یعنی هر سال بیش از ۱٫۲ میلیون دلار رشد داشته است... برای یکصد نفر بالایی همان یک درصد هم اکنون درآمد متوسط بیش از ۲۷ میلیون دلار در سال است. صاحب شرکتی که سی برابر کارکنانش درآمد داشت، حالا بیش از یکصد و ده برابر



درآمد دارد. درحالی‌که در ده سال گذشته درآمد بیشتر مردم آمریکا ۶ درصد کاهش داشته است» (Washington post, December, 2011).

حامیان جنبش وال استریت در واکنش به این نظریه، مدعی شده‌اند که اگرچه ادبیات مساوات‌گرایانه دمکرات‌ها از جمله اوپاما با شعارهای این جنبش شباهت دارد، اما این جنبش مستقل از اوپاما و احزاب سیاسی آمریکاست و این اوپاما و حزب دمکرات است که از شعارها و خواسته‌های این جنبش به نفع خود در انتخابات ۲۰۱۲ استفاده می‌کنند. بعلاوه این جنبش همواره منتقد سیاست‌های اوپاما در مصالحه‌ها و کمک‌هایی که به بانک‌ها و شرکت‌های ثروتمند بوده است. آن‌ها معتقدند اوپاما با طرح شعارهای این جنبش و با رأی مردم به قدرت رسیده است اما اکنون همان روش پیشینیان خود را دنبال می‌کند و از سیاست «تغییر» که قول داده بود، عدول کرده است.

(newworldreport.com, Nov. 2011)

در نظرسنجی که دانشگاه فوردهام در اکتبر ۲۰۱۱ انجام داده است ۷۳ درصد شرکت‌کنندگان در تظاهرات روش اوپاما اداره کشور را تأیید نکردند و فقط ۲۷ درصد روش اوپاما را صحیح دانسته و تأیید نمودند. در این نظرسنجی فقط ۴۲ درصد شرکت‌کنندگان گفته‌اند که قصد دارند در این انتخابات به کاندیدای دمکرات رأی

جنبش تسخیر وال استریت از یک طرف سؤالات زیادی برانگیخته است و از طرف دیگر در محافل علمی و رسانه‌ای نظریات گوناگونی در پاسخ به این سؤالات پا به عرصه نهاده‌اند. در واقع، این جنبش بیش از آنکه تاکنون اقدامی علیه یک درصد بالایی و حرص طبقه حاکم انجام داده باشد، به شایعات و نظریه‌هایی رنگارنگ دامن زده است. این مقاله به بررسی تئوری‌های عمده‌ای که در رسانه‌های مختلف نظیر روزنامه‌ها، سایت‌های اینترنتی، خبرگزاری‌ها و شبکه‌های تلویزیونی در ارتباط با جنبش اشغال وال استریت مطرح شده‌اند، می‌پردازد. ابتدا هر کدام از تئوری‌ها مطرح می‌شود و سپس مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. در پایان با بررسی این جنبش در چارچوب نظریه کلی جنبش اجتماعی و با کمک گرفتن از سایر نظریه‌های مطرح شده، تلاش گردیده است تصویر روشن و جامعی از این جنبش نوظهور ارائه گردد.

جنبش اشغال وال استریت رهبری مشخص و مرکز سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی روشنی ندارد و این موجب شده است که مطالعه‌ی این جنبش دشوارتر گردد. بعلاوه این جنبش با وجود آنکه هم اکنون در محافل رسانه‌ای به حاشیه رفته است اما هنوز در حال رخ دادن و جاری است لذا مطالعه جنبشی که در حال وقوع است و با چالش‌های پیش‌بینی‌نشده روبه‌رو خواهد شد، کار آسانی نیست.

هر کدام از گرایش‌های فکری و سیاسی موجود می‌کوشند این جنبش را در راستای منافع خود توجیه و تفسیر کنند. برخی آن را بدون ریشه، ضعیف و زودگذر توصیف می‌کنند و ادعاهای حامیان این جنبش را به سخره می‌گیرند. برخی در بررسی ابعاد این جنبش بزرگنمایی و اغراق می‌کنند و برخی دیگر می‌کوشند با کمک رسانه‌ها و مطرح کردن نظریه‌هایی برای این جنبش هدف‌گذاری کنند و آن را در خدمت اهداف خود مصادره نمایند.

از طرف دیگر حامیان، فعالان و طراحان گمنام و در صحنه این جنبش اجتماعی می‌کوشند با درج نظرات خود در نشریات و وب‌سایت‌ها به ابهامات و اتهامات پاسخ دهند و از جنبش خود دفاع کنند. اما این جنبش جاری و در حال وقوع است و رهبری واحدی ندارد و حتی خود فعالان گمنام و در صحنه این جنبش هم درباره بسیاری از جزئیات و حتی کلیات و اهداف آن اتفاق نظر ندارند. نداشتن سازمان‌دهی و رهبری مشخص، به معنای گنگ بودن و بی‌هدف بودن و ناکام ماندن این جنبش نیست. بلکه همان طور که روند این جنبش نشان داده است، این ویژگی‌ها می‌توانند نقاط قوت هم محسوب گردند کما اینکه اخیراً جنبش‌های بیداری در کشورهای عربی با وجود داشتن همین ویژگی‌ها به پیروزی‌های درخشانی دست یافتند.

بدهند و البته فقط ۴ درصد نیز گفته‌اند که به جمهوری خواهان رأی خواهند داد<sup>۵۱</sup>.  
(Costas, 2011)

بدون شک شعارهای مساوات گرایانه اوپاما و سپس شکست سیاست تغییر او در شکل‌گیری جنبش مساوات گرایانه اشغال وال‌استریت بی تأثیر نیست. این که گفته می‌شود سیاست «تغییر» که شعار اوپاما در انتخابات ۲۰۰۸ بود با شکست مواجه شده است سخن گزافی نیست و آمارها و نمودارهایی که توسط خود دولت منتشر شده است نشان‌دهنده این واقعیت است که علی‌رغم شعارهای فراوان، اوپاما اگرچه بهتر از جرج بوش ۵۲ عمل کرده است. (cnnmoney.com) اما نتوانسته است در روند توزیع ثروت در آمریکا تغییری ایجاد کند. کسانی که به سیاست‌های اوپاما دل بسته بودند اینک با مشاهده ناتوانی یا نخواستن او و چون از تحقق وعده‌ها با تکیه بر سیستم سیاسی نومید شده‌اند به خیابان‌ها آمده‌اند تا به روشی که از جنبش بهار عربی ۲۰۱۱ آموخته‌اند به اهداف دیرینه خود برسند.

**تئوری بن بست در سیستم سیاسی:** برخی از تحلیل‌گران علت ریشه‌ای به وجود آمدن جنبش تسخیر وال‌استریت را در شکست سیستم سیاسی موجود آمریکا می‌دانند. مردم به خیابان می‌آیند چون از به هدف رسیدن خود در سیستم سیاسی ناکام مانده‌اند. هرکس

توسط مردم به عنوان رئیس‌جمهور و یا نماینده پارلمان انتخاب می‌شود توسط یک درصد بالایی خریده می‌شود... به نوشته

ادبستر [adbusters.org](http://adbusters.org) وب‌سایت

سازمانی که نخستین راهپیمایی جنبش اشغال وال‌استریت را برگزار کرد: "سیستم سیاسی حاکم ایالات‌متحده آمریکا امروز نمی‌تواند دموکراسی نامیده شود، مردم به اوپاما رأی دادند تا نفوذ پول را در سیستم سیاسی آمریکا پایان دهد اما چنین



نشده است، امروز وقت آن رسیده که برای مردم‌سالاری و علیه شرکت‌سالاری بجنگیم... دولت ما بالأخره باید بین مردم و شرکت‌ها، یکی را انتخاب کند."

"مردمی که تحت عنوان جنبش وال‌استریت به خیابان‌ها می‌آیند تنها برای رفع نابرابری‌های اقتصادی مبارزه نمی‌کنند، آن‌ها خواسته‌های سیاسی دارند، آن‌ها می‌خواهند دولتشان را از پولدارها پس بگیرند... مردم مصر در میدان التحرير فریاد می‌زدند مبارک باید برود، زیرا مبارک دیگر نماینده مردم نبود. دولت حسنی مبارک ریشه اصلی همه مشکلات، از جمله نابرابری‌های اقتصادی بود. ماهیت جنبش اشغال وال‌استریت هم همین است. مردم در قاهره، آتن، مادرید و نیویورک همه یک حرف می‌زنند. آن‌ها از

سیستم سیاسی کنونی ناراضی هستند و به دنبال جایگزین می‌گردند." (Michael Hardt and Antonio Negri, 11 October 2011)

نومی ولف در مقاله‌ای در اکنومیسیت خواسته‌های تظاهرکنندگان جنبش تسخیر وال‌استریت را در این سه خواسته خلاصه می‌کند:

- ۱- محوریت پول باید از سیاست آمریکا برداشته شود
  - ۲- سیستم بانکی آمریکا باید اصلاح شود و راه‌های سوءاستفاده و کلاهبرداری بسته شوند.
  - ۳- روزنه‌هایی که موجب می‌شوند نمایندگان پارلمان در خدمت شرکت‌های بزرگ درآیند و به لویاچی که به نفع آن‌هاست رأی دهند باید بسته شود.
- (Naomi Wolf, November 2011)

سیستم سیاسی آمریکا تا جایی پیش رفته است که دولت بجای آنکه نماینده مردم باشد، نماینده شرکت‌های بزرگ شده است. و بجای آنکه مردم‌سالاری در آمریکا حاکم باشد، شرکت‌سالاری یکه‌تاز میدان سیاست شده و دولت همانند گوشت قربانی میان شرکت‌ها تقسیم شده است. مسئله مهم اینجاست که این شرکت‌ها فقط منافع خود را در نظر می‌گیرند و می‌کوشند در بازار رقابتی نفس‌گیر رقیبان را از صحنه خارج کنند و در اینجا

مردم بجای آنکه کنشگر این صحنه باشند به گوشه میدان خزیده‌اند و تماشاگر مبارزه شرکت‌ها شده‌اند. تظاهرکنندگان جنبش تسخیر وال‌استریت از این سیستم فاسد نومید شده‌اند، وگرنه بجای تظاهرات خیابانی به صندوق‌های رأی دل می‌بستند.

**تئوری بن بست رسانه‌ها:** رسانه‌ها در طول یک صد سال گذشته از ماهیت فرهنگی تغییر کرده و به بنگاه اقتصادی در دست سرمایه‌داران

تبدیل شده‌اند. تا پایان جنگ جهانی هشتاد درصد روزنامه‌های آمریکا مستقل بودند اما امروز پنج غول رسانه‌ای عظیم فضای رسانه‌ای ایالات‌متحده آمریکا را در کنترل خود دارند: ۱- تایم وارنر (CNN) با بیش از پنج میلیارد دلار دارایی، ۲- والت دیزنی (ABC) با بیش از ۴۴ میلیارد دلار دارایی ۳- مورداک (FOX) با بیش از ۳۸ میلیارد دلار دارایی ۴- ویاکام (CBS) ۵- سرتلسمان. بیشتر خبرگزاری‌ها، روزنامه‌ها، رادیوها، شبکه‌های تلویزیونی عمده، سینما و بازی‌های رایانه‌ای آمریکا در تملک این پنج شرکت عظیم رسانه‌ای هستند. (Befekadu, 2011)

طرفداران تئوری بن بست رسانه‌ها معتقدند در شرایطی که فضای حاکم رسانه‌ای در کنترل صاحبان سرمایه یا همان یک درصد بالایی است، امکان رساندن صدای مخالفان و منتقدان از طریق رسانه‌ها وجود ندارد، لذا آن‌ها ناچارند به خیابان‌ها بیایند و فریاد اعتراض خود را در خیابان‌ها ابراز کنند. اگر رسانه‌ها رسالت خود را به خوبی انجام می‌دادند مردم بجای تظاهرات خیابانی، از فضای رسانه‌ها استفاده می‌کردند که بهتر و مسالمت‌آمیزتر است. اما رسانه‌ها به دلیل آنکه تبدیل به بنگاه‌های اقتصادی شده‌اند و در خدمت صاحبان سرمایه و قدرت گرفتار شده‌اند، از انجام رسالت اصلی خود بازمانده‌اند و به بن بست رسیده‌اند.

<sup>۵۱</sup> این نظرسنجی توسط کستاس پاناگوپولس استاد علوم سیاسی دانشگاه فوردهام انجام شده است.

<sup>۵۲</sup> سیاست کاهش مالیات که توسط جرج بوش در سال ۲۰۰۶ بیش از همه به نفع طبقه ثروتمند یا همان یک درصد بالایی انجامید. اساساً سیاست‌های کاهش مالیات جمهوری خواهان از جمله ریگان، بوش پدر و بوش پسر، بیش از همه به نفع صاحبان شرکت‌های بزرگ تمام شده است. (cnnmoney.com)



فاکادوولد گابریل، استاد دانشگاه یوتای آمریکا، بهار عربی و جنبش اشغال وال‌استریت را از یک جنبش دانسته و معتقد است «این جنبشها بشارت عصر جدید و نظم جهانی جدیدی می دهند و آنها جنبشهایی هستند که رهبر و سازمان دهنده مشخص ندارند و با حمایت رسانه‌های مردمی در گوشه و کنار جهان نقش موتور محرکه مردمسالاری واقعی را ایفا می کنند. این جنبشها به دنبال حرکت به سمت جامعه ای هستند که در آن عدالت، آزادی و شکوفایی برای همه باشد بدون قابل شدن امتیاز برای عده ای خاص و یا استثناء کردن عده ای دیگر» (Befekadu, 2011).

**بررسی جنبش تسخیر وال‌استریت از دیدگاه نظریه جنبش اجتماعی**  
 اگرچه هر کدام از این نظریه‌هایی که تاکنون مطرح کرده‌ایم در توضیح برخی ابعاد این جنبش مفید و موفق هستند اما جنبش تسخیر وال‌استریت پدیده جدیدی است و در قالب هیچ‌کدام از این تئوری قرار نمی‌گیرد. در این قسمت مقاله به بررسی این جنبش از دیدگاه نظریه کلی جنبش اجتماعی می‌پردازیم و می‌کوشیم با کمک گرفتن از سایر دیدگاه‌های مطرح‌شده در این نوشتار تصویر روشنی از ماهیت و ریشه‌های جنبش تسخیر وال‌استریت را ارائه دهیم.

تئوری جنبش اجتماعی می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که چرا و چگونه در جریان یک جنبش اجتماعی بسیج مردمی صورت می‌گیرد؟ چگونه مردم برای رسیدن به هدف مشترک باهم تفاهم می‌کنند و دست به اقدام گروهی می‌زنند؟ برای این منظور نظریه جنبش اجتماعی به مطالعات بین‌رشته‌ای در زمینه‌های سیاسی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متوسل می‌شود. (Gurr, 1970) و به همین دلیل در تئوری جنبش اجتماعی می‌توانیم با دخیل ساختن سایر دیدگاه‌ها و نظریات، تصویر جامعی از



یک حرکت اجتماعی گسترده نظیر جنبش اشغال وال‌استریت ارائه دهیم. مطابق نظریه جنبش اجتماعی بر اثر احساس محرومیت مادی و به خصوص بی‌عدالتی نسبت به دیگران و یا نسبت به سطح توقعات و یا به خاطر مسائل اخلاقی و فرهنگی و مذهبی، مردم برای اقدام مشترک گروهی برانگیخته می‌شوند. افراد کنش‌کنندگان منطقی هستند که هزینه‌ها و فواید هر اقدام را می‌سنجند و بهترین راه را که حداکثر منافع را داشته باشد را انتخاب می‌کنند. (منکور اولسون، ۱۹۶۶)  
 به گزارش مرکز بودجه و برنامه‌ریزی ایالات‌متحده آمریکا<sup>۳۳</sup>، در سال ۲۰۰۷ یک درصد از مردم بیش از ۳۵ درصد از ثروت خالص این کشور را در اختیار خود دارند و هشتاد درصد از مردم آمریکا فقط ۱۵ درصد از ثروت این کشور را کنترل می‌کنند. اگر ثروت اقتصادی آمریکا که شامل سهام اقتصادی قابل مبادله در بازار را در نظر بگیریم یک درصد اول بیش از ۴۳ درصد ثروت اقتصادی آمریکا را کنترل می‌کنند و ۸۰ درصد پایینی فقط ۷ درصد این سرمایه‌ها را در اختیار دارند. نمودارهای زیر را ملاحظه کنید.

حامیان و فعالان جنبش تسخیر وال‌استریت از آغاز تظاهرات در تابستان ۲۰۱۱ تاکنون همواره از رسانه‌های عمده شکایت و اعتراض کرده‌اند. که چرا این تظاهرات در رسانه‌های عمده هیچ‌گاه بازتاب جدی نیافته‌اند. نیویورک‌تایمز، وال‌استریت ژورنال شبکه تلویزیونی سی ان ان و بسیاری از رسانه‌های عمده هنوز (تا پایان اکتبر ۲۰۱۱) حتی یک گزارش از این تظاهرات پخش نکرده‌اند درحالی‌که ده‌ها گزارش درباره تحولات انتخابات روسیه و تحولات داخلی سوریه را منتشر نموده‌اند (Nathan, 2011)

**تئوری نقش بهار عربی:** کرنل وست، فیلسوف آمریکایی و استاد دانشگاه پرینستون با مرتبط دانستن بهار عربی و پاییز آمریکایی می‌گوید: «جنبش اشغال وال‌استریت همان پاییز آمریکایی است که در واکنش به بهار عربی به وجود آمده است و امیدوارم همچون بهار عربی به همه شهرهای آمریکا از جمله سانفرانسیسکو، شیکاگو، میامی، فونیکس و آریزونا شیوع یابد... این‌ها جنبش دموکراتیک و انقلابی است. طبقه سرمایه‌دار آمریکایی در سی سال گذشته دارایی کارگران عموم مردم آمریکا ربوده‌اند و باز هم ما را ریشخند می‌کنند می‌گویند که تقصیر از خود ماست. این یک دروغ است..» (thenewamerican.com)

اغلب تحلیل گران جنبش تسخیر وال‌استریت به تأثیر بیداری اسلامی و یا به تعبیر خودشان بهار عربی بر این جنبش اذعان دارند. قیام‌های مردمی در کشورهای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، قدرت مردم را به جهانیان نشان داد و این‌گونه شد که عده‌ای از مردم آمریکا و کشورهای اروپایی با پی بردن به پتانسیل قدرت مردمی به مقابله با طبقه استعمارگر سرمایه‌دار برخاستند. شباهت‌های زیادی بین بهار عربی و جنبش اشغال وال‌استریت وجود دارد: در هر دو

مورد درصد بسیار اندکی بر جمعیت بسیار بزرگی حکومت می‌کنند و با در اختیار داشتن عوامل قدرت نظیر رسانه‌ها و سیستم سیاسی و نظامی اهداف آزمندانه خود را دنبال می‌کنند. هر دو جنبش رهبری مشخصی ندارند اما اکثریت مطلق جامعه خود را نمایندگی می‌کنند و مقابل اقلیت حاکم می‌ایستند.

در وبسایت رسمی و اصلی جنبش تسخیر وال‌استریت [occupywallst.org](http://occupywallst.org) آمده است: ... بهار عربی و سایر جنبش‌ها به ما الهام نمودند که دنیایی دیگر هم امکان‌پذیر است، دنیایی که در آن کسی قربانی فساد و تبعیض نشود... ما از تاکتیک‌های بهار عربی استفاده می‌کنیم و با توسل به روش‌های غیر خشونت‌بار به دنبال حداکثر ایمنی شرکت‌کنندگان در این جنبش هستیم. ما به دنبال تغییرات از پایین به بالا هستیم.  
 دکتر گویولوم مارسو، عضو پارلمان ایالت نیویورک و از سازمان دهندگان جنبش تسخیر وال‌استریت می‌گوید: بهار عربی تاکتیک و روش مبارزه را به ما الهام نمود. ما آموختیم که یک مکان را بدون خشونت تسخیر کنیم و از این طریق پیامان را انتقال بدهیم. (New York Times, 2012)

اندازه بزرگتر و در زمینه سیاست‌های رفاهی فعال‌تر است. دولت بزرگتر گرچه با لیبرالیسم و کاپیتالیسم که ریشه در تاریخ آمریکا دارد در تعارض است اما با واقعیتی که هر روز روشن‌تر می‌شود قابل توجیه است. در آن صورت گرچه نمی‌توانیم نام سیستم آینده حاکم بر آمریکا را سوسیالیسم بنامیم، چرا که بعید است تجربه شکست سوسیالیسم که گواه تاریخ است بار دیگر به حاکمیت این سیستم بینجامد؛ اما هر چه باشد دولتی کارآمدتر و حامی عامه خواهد بود نه در خدمت مطامع یک درصد بالایی.

#### نتیجه‌گیری:

غالب تئوری‌های مطرح‌شده در محافل علمی و رسانه‌ای گرچه در توضیح برخی ابعاد جنبش تسخیر والاستریت موفق ظاهر می‌شوند اما تصویر جامعی از این حرکت اجتماعی را ارائه نمی‌دهند. اما اگر این تئوری‌ها در چهارچوبی صحیح کنار هم قرار بگیرند، نقاط قوت آن‌ها در جریان کاستی‌هایشان موثر خواهد شد و در توضیح این جنبش موفق‌تر خواهند شد. در این مقاله تلاش شده است این امر محقق گردد.

نظریه نقش اوپاما از این جهت که به نقش حزب دموکرات و از جمله شخص اوپاما در آگاه کردن عامه مردم نسبت به نابرابری‌ها و اوضاع وخیم عدالت اقتصادی آمریکا اشاره دارد قابل‌تقدیر است. اما این نظریه توضیح کافی برای شکل‌دهی جنبش ارائه نمی‌دهد و در آنجا که مدعی می‌شود اوپاما و حزب دموکرات کارگردان و حامی این جنبش هستند (همان‌طور که در متن مقاله به طور مفصل بحث شده است) در اشتباه است. چرا که این جنبش خود منتقد اوپاما است و در پاسخ به شکست اوپاما در محقق ساختن شعارهایش مدعی است که اوپاما به دام طبقه ثروتمند یا همان یک درصد بالایی افتاده است.

(Washington post, December, 2011)

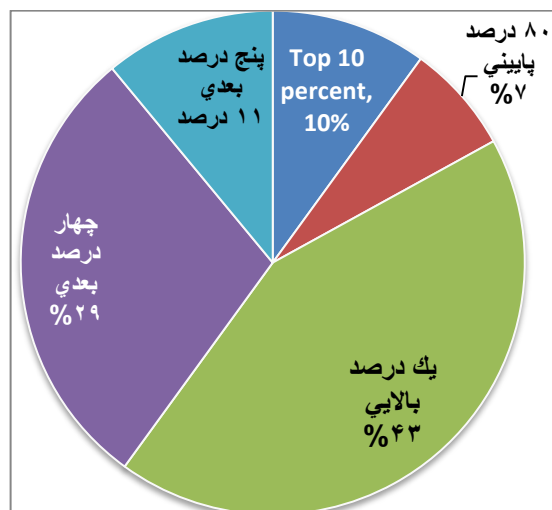
تئوری بن بست در سیستم سیاسی آمریکا مدعی است که دولت‌مردان آمریکا عامه مردم را نمایندگی نمی‌کنند و خود ابزار دست طبقه سرمایه‌دار شده‌اند و به جای آنکه

مردم‌سالاری را در آمریکا حاکم کنند، شرکت سالاری را در کرسی قدرت نشانده‌اند. این نظریه نیز از این جهت که زمینه لازم برای طغیان و تظاهرات مردم آمریکا را فراهم می‌کند، ارزشمند است. اما به تنهایی چگونگی شکل‌گیری و چهره واقعی جنبش تسخیر والاستریت را معرفی نمی‌نماید. نظریه بن بست در رسانه‌ها نیز به واقعیت بزرگی اشاره دارد، چرا که رسانه‌ها بجای



آنکه به رسالت خود در اطلاع‌رسانی بپردازند و در خدمت مردم‌سالاری و آزادی باشند، تبدیل به بنگاه‌های اقتصادی بزرگی در دست سرمایه‌داران شده‌اند. در نتیجه مردم از رسانه‌ها سرخورده و مأیوس شده‌اند و به خیابان‌ها آمده‌اند، چون راه مسالمت‌آمیز بهتری برای رساندن فریاد خود و اعاده حقوق خود نیافته‌اند. این نظریه همچون نظریه بن بست در سیستم سیاسی، زمینه و انگیزه اعتراض و نارضایتی را به خوبی بیان می‌کند اما در پاسخ به این سؤال که چرا جنبش والاستریت این‌گونه است، و در تبیین چهره واقعی این جنبش پاسخ کافی نمی‌دهد.

نظریه نقش بهار عربی به تاکتیک‌ها و روش مبارزه به خوبی اشاره می‌کند. حقیقت هم این است که مردم آمریکا از انقلاب‌های عربی مصر و تونس و ... الهام گرفتند و به



توزیع ثروت خالص در ایالات متحده آمریکا، ۲۰۰۷

منبع : Center for Budget and Policy Priorities 2007

مردم آمریکا به واسطه تکنولوژی عصر ارتباطات از بی‌عدالتی‌ها و ظلمی که یک درصد بالایی نسبت به ۹۹ درصد جامعه روا می‌دارند باخبر می‌شوند. انتخابات ۲۰۰۸ و شعارهای دموکراتها مخصوصاً اوپاما در آگاه کردن مردم بی‌تأثیر نبود. اوپاما بارها با توسل به آمار و ارقام به طور موثری مردم را از عمق فاجعه‌ای که در این کشور در حال وقوع بود باخبر ساخت. (Washington post, December, 2011)

آنچه در این میان نباید از نظر دور بداریم این است که در سیستم سیاسی آمریکا شرکت سالاری جانشین مردم‌سالاری شده است و تلاش برای بازگرداندن مردم‌سالاری ناکام مانده و با توسل به قواعد بازی کنونی به بن بست رسیده است. مردم به خیابان‌ها آمدند

چون اعتماد نسبت به سیستم سیاسی را از دست داده‌اند و نومید شده‌اند. کسانی که به عنوان نمایندگان مردم به پارلمان و یا کاخ سفید راه پیدا می‌کنند از انجام وظیفه نمایندگی خود در دفاع از مردم سالاری واقعی بازمی‌مانند و توسط یک درصد بالایی که صاحبان ثروت عمدتاً هستند خرید می‌شوند.

(newworldreport.com, Nov. 2011)

رسانه‌ها هم به واسطه آنکه ماهیت فرهنگی خود را از دست داده‌اند، به بنگاه اقتصادی تبدیل شده‌اند و منافع ۹۹ درصد پایینی را فدای مطامع یک درصد بالایی نموده‌اند. انحصار رسانه‌های عمده آمریکا در

پنج شرکت غول‌پیکر رسانه‌ای موجب سرخوردن و نومیدی مردم این کشور از رسانه‌ها شده است. (بن اچ بگدیکیان، ۲۰۰۴) لذا مردم نومید از سیستم سیاسی و رسانه‌ها، تنها راه خود را در جنبش‌های اجتماعی می‌دیدند. در چنان شرایطی مردم در کشورهای عربی در بهار ۲۰۱۱ قدرت عظیم یک جنبش اجتماعی را عملاً به رخ جهانیان کشاند. مردم تونس با تظاهرات عظیم خود و مردم مصر با تسخیر میدان التحریر تاکتیک را به مردم آمریکا و سایر مردم دنیا نشان دادند.

آنچه در صورت پیروزی جنبش تسخیر والاستریت باید انتظار داشت، نقش فعال‌تر دولت در دفاع از عامه مردم در مقابل اقلیت ثروتمند است. این یعنی دولتی که از لحاظ

قدرت مردم در صحنه سیاسی پی بردند و روش مبارزه مسالمت‌آمیز جدیدی آموختند (گیلوم مارسو، ۲۰۱۱). اما از طرفی این نظریه به ریشه‌های نارضایتی در آمریکا اشاره نمی‌کند و از طرف دیگر مقایسه وضعیت داخلی آمریکا و کشورهای عربی صحیح نیست، چرا که در آمریکا کهن‌ترین دموکراسی دنیا حاکم است و در کشورهای عربی دیکتاتورهای دست‌نشانده سنتی حکومت می‌کنند. ریشه‌های نارضایتی در این دو نوع جامعه متفاوت است، گرچه در هر دو مورد یک اقلیت یک درصدی بر ۹۹ درصد باقیمانده حاکم است. نظریه بازگشت به سوسیالیسم نیز واقعیت غیرقابل‌انکاری را اذعان می‌کند و آن لزوم بزرگ‌تر شدن دولت آمریکا برای پاسخ دادن به انتظارات علی‌رغم تعارض با مبانی لیبرالیستی و کاپیتالیستی که ریشه در تاریخ آمریکا دارند (Befekadu Wolde Gabriel, 2011). در صورت پیروزی این جنبش دولت از دست یک درصد بالایی بیرون می‌آید و نقش فعال‌تری در حمایت از اکثریت مردم ایفا خواهد کرد. گرچه این لزوماً به معنای بازگشت به سوسیالیسم نیست چرا که تاریخ مصرف این مکتب گذشته است لکن این نظریه با موفقیت به نقش بیشتر و سایز بزرگ‌تر دولت اشاره می‌کند.

منابع:

- Befekadu Wolde Gabriel, 2011, *Occupy Wall-Street, Two Schools of Liberalism, And The Great Renaissance Dam*, <http://www.aigaforum.com/articles/Liberalism.pdf>
- Costas Panagopoulos, October 2011, *Occupy Wall Street Survey Results* Professor Costas Panagopoulos Department of Political Science Fordham University [http://www.fordham.edu/images/academics/graduate\\_schools/gsas/elections\\_and\\_campaign\\_/occupy%20wall%20street%20survey%20results%20102611.pdf](http://www.fordham.edu/images/academics/graduate_schools/gsas/elections_and_campaign_/occupy%20wall%20street%20survey%20results%20102611.pdf)
- Gurr, Ted (1970) *Why Men Rebel*. Princeton: Princeton University Press
- Michael Hardt and Antonio Negri, 11 October 2011, *The Fight for 'Real Democracy' at the Heart of Occupy Wall Street* <http://www.foreignaffairs.com/articles/136399/michael-hardt-and-antonio-negri/the-fight-for-real-democracy-at-the-heart-of-occupy-wall-street?page=show>
- Naomi Wolf, *Economist*, 28 November 2011, *Conspiracy theories* <http://www.economist.com/blogs/democracyinamerica/2011/11/occupy-wall-street-2>
- *New York Times*, January 13, 2012, *Obama Bid to Cut the Government Tests Congress* <http://www.nytimes.com/2012/01/14/us/politics/obama-to-ask-congress-for-power-to-merge-agencies.html?ref=marklandler>
- *New world order report*, (October 2011) "Top 10 Occupy Wall Street Conspiracy Theories" <http://www.newworldorderreport.com/News/tabid/266/ID/9002/Top-10-Occupy-Wall-Street-Conspiracy-Theories.aspx>
- Nathan Schneider, 2011, *Understanding the Theory behind Occupy Wall Street's Approach* <http://rortybomb.wordpress.com/2011/09/30/understanding-the-theory-behind-the-different-approach-of-the-occupy-wall-street-protests/>
- Olson, Mancur (1965) "the Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups" Cambridge: Harvard University Press.
- *Occupy Wall Street is leaderless resistance movement* <http://occupywallst.org/>
- *poll socialism* [http://webpace.newschool.edu/~nevesr39/Data/Foner\\_socialism%20US.pdf](http://webpace.newschool.edu/~nevesr39/Data/Foner_socialism%20US.pdf)
- Ted R. Gurr, 1979 "Political Protest and Rebellion in the 1960s: The United States in World Perspective" <http://ibnlive.in.com/news/arab-spring-inspired-occupy-wall-street-protest/201270-55.html>
- THE ORGANIZER, 2011, *Socialist Party USA National Convention*, <http://socialistparty-usa.org/theorganizer/tonov2011.pdf>
- Tamim Bayoumi, Fernando M. Gonçalves, 2007: *Government for the People: On the Determinants of the Size of US Government*
- *Washington post*, (December, 2011) "Wonkbook: Occupy Wall Street occupies Obama's 2012 campaign" [http://www.washingtonpost.com/blogs/ezra-klein/post/wonkbook-occupy-wall-street-occupies-obamas-2012-campaign/2011/12/07/gIQAZVN0bO\\_blog.html](http://www.washingtonpost.com/blogs/ezra-klein/post/wonkbook-occupy-wall-street-occupies-obamas-2012-campaign/2011/12/07/gIQAZVN0bO_blog.html)

مصاحبه با دکتر سید محمد مرندي، رئيس دانشكده‌ی مطالعات جهان

## نمی‌خواستیم اشتباه غریبی‌ها را تکرار کنیم

سید وحید نمازی، مطالعات آمریکای شمالی

s.v.namazi@ut.ac.ir



فارغ از سخت‌گیری‌های بوروکراتیک و خشک تشریفاتی برای دیدار یک مسئول، دکتر مرندي خیلی خودماني با ما مصاحبه کرد. بر خلاف تصور، اهل سیاسی جواب دادن نبود و در سراسر گفتگو، صمیمانه به پرسش‌هایم پاسخ داد. به عنوان آکادمیسینی دنیادیده، حساب ویژه‌ای روی دانشجویان ایرانی و به خصوص «مطالعات جهان»‌ی‌ها باز کرده است. من گفتگویی حدوداً ۲ ساعته با وی انجام دادم اما صد حیف که به صد دلیل صرفاً فنی مجبور به کوتاه کردنش شدیم.

به عنوان اولین سؤال لطفاً مختصری از سوابق و شناسنامه دانشگاهی خود را بفرمایید.

بین‌رشته‌ای هستند. این نکته را هم اضافه می‌کنم که در بلندمدت برنامه ما توسعه مطالعات به سمت موضوعات مهم جهانی و منطقه‌ای است و در این زمینه تدوین دوره‌هایی مانند مطالعات صلح یا تروریسم یا گرمای جهانی و محیط‌زیست را تدارک دیده‌ایم. و البته تمام این حوزه‌ها با رویکردی بین‌رشته‌ای مورد مطالعه قرار خواهند گرفت.

چرا در سال‌های اخیر جایگاه دقیق دانشکده از نظر طبقه‌بندی رشته‌ای مشخص نبوده و گاهی بلاتکلیف وار یک‌بار با گروه زبان‌های خارجی، باری دیگر زیرمجموعه‌ی علوم اجتماعی و دیگر بار شاخه‌ای از علوم سیاسی نگریسته شده؟

دلیل این به قول شما بلاتکلیفی این بوده که در وزارت علوم و سازمان سنجش چارچوبی تعریف شده بود که در آن برای رشته‌های ما جای مشخصی وجود نداشت. چطور بگوییم... در واقع چون در وزارت علوم کارگروه بین‌رشته‌ای وجود نداشت مجبور بودند نگاه یک پسوند یا پیشوندی به رشته‌های ما اضافه کنند اما حالا دیگر نام مطالعات جهان به عنوان گروه یا مجموعه‌ای مستقل به ثبت رسیده و مشکل زیادی نداریم.

مانند سال ۹۰ که روی کارت دانشجویان آمده است «مطالعات آمریکای شمالی و مطالعات فرهنگی» ...

بله. بنابراین تاکید ما صرفاً روی مقوله فرهنگ نیست، روی سیاست هم نیست. بلکه روی بین‌رشته‌ای بودن است. اما اگر در دوره‌ای احساس می‌شود که جنبه فرهنگی کمتر است شاید به خاطر علائق و حوزه تخصص اساتید باشد و البته همان‌گونه که اشاره کردم ماهیت روابط ما با آن کشور نیز می‌تواند در این موضوع موثر باشد. از طرف دیگر، به عنوان مثال بنده ادبیات خوانده‌ام و ضمناً از آنجا که عضو پیوسته گروه زبان و ادبیات انگلیسی هستم، در اینجا کمتر تدریس می‌کنم اما دکتر موسوی و دکتر حسینی در رشته‌هایی سیاسی تحصیل کرده‌اند و اینجا هم بیشتر تدریس می‌کنند. همین موضوع

دوره‌های لیسانس و فوق‌لیسانس را در دانشگاه تهران گذراندم. دوره‌ی دکترای رشته‌ای که در آن مشغول به تحصیل بودم هنوز در ایران تأسیس نشده بود و به همین خاطر امتحان اعزام به خارج دادم و به همراه ۵ نفر دیگر قبول شدم. دوره‌ی دکترای را در رشته‌ی ادبیات و شرق‌شناسی دانشگاه بیرمنگام انگلستان به پایان رساندم. بعد از سه سال و نیم به ایران بازگشتم و جذب گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران شدم. در همان ابتدای عضویت در دانشگاه تهران، با دکتر عاملی برای تأسیس موسسه‌ی مطالعات آمریکای شمالی و اروپا برنامه‌ریزی کردیم و پس از شروع به کار این موسسه تحت ریاست دکتر عاملی، مسئولیت گروه مطالعات آمریکای شمالی را به عهده گرفتیم. بعد از حدود سه سال، به محل فعلی نقل مکان کردیم؛ نظر حاج آقا عمید این بود که اینجا دانشکده شود و این اتفاق در سال ۱۳۸۷ یعنی در زمان آقای دکتر رهبر رخ داد. اما درباره‌ی خودم تنها این را می‌توانم اضافه کنم که رتبه علمی بنده دانشجویی است و ۹ سال است که هیئت علمی دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران هستم.

جایگاه دانشکده مطالعات جهان به عنوان بستر چند رشته میان‌رشته‌ای چیست؟ و آیا اساساً صحیح است که به عنوان مثال رشته مطالعات آمریکا تماماً میان‌رشته‌ای تدریس و تحصیل می‌شود؟

همان طور که از اسم دانشکده پیداست در اینجا هم مطالعات کشور شناسی انجام می‌شود که این خود ماهیت بین‌رشته‌ای دارد، چرا که در آن هم سینما تدریس می‌شود، هم قوم‌شناسی، هم سیاست داخلی و خارجی کشورهای مورد مطالعه، و هم مطالعات منطقه‌ای و جهانی. البته شاید در بعضی از گروه‌ها و دوره‌ها و یا به خاطر ترکیب اساتید بعضی جنبه‌ها پررنگ‌تر باشد، برای مثال مطالعات آمریکا بنا بر ضرورت و نوع روابط ایران با این کشور کمی سیاسی‌تر از رشته‌های همچون مطالعات فرانسه به نظر می‌رسد که بیشتر بر مطالعات فرهنگی تاکید دارد. اما در کل تمام گرایش‌ها و گروه‌ها ماهیت بین-رشته‌ای دارند. یعنی آن رشته‌هایی هم که مطالعات منطقه‌ای را در بر می‌گیرند باز

موجب می‌شود که عنصر سیاست در مطالعات آمریکا پررنگ‌تر شود. البته فراموش نشود که دکتر عاملی و دکتر ایزدی در حوزه علوم اجتماعی و به ویژه ارتباطات تخصص دارند. هر چند دکتر عاملی هم به دلایل عضویت در دانشکده علوم اجتماعی، کمتر در این دانشکده تدریس می‌کنند. اما در کل نیت ما این نبوده و نیست که در یک جهت خاص حرکت کنیم چرا که فکر می‌کنیم حداقل در مقطع ارشد حالت بین‌رشته‌ای بودن در مطالعاتمان یک حسن است، ضمن اینکه همان طور که عرض کردم ترکیب گروه‌های مختلف باهم فرق دارد.

**یعنی رشته‌ها در اینجا قائم به ذات نیستند و ترکیب‌بندی اساتید هر گروه در مسیر حرکت آن گروه و دانشجویانش موثر است؟**

تا حدودی و این طبیعی است. همان طور که عرض کردم دکتر عاملی و بنده در اصل استاد دانشکده‌های دیگر هستیم و در آنجا واحدهای موظفی‌مان پر می‌شود، پس طبیعتاً در اینجا از نظر تدریس نقش کم رنگ‌تری داریم. از طرفی گروه ما سه عضو پیوسته دارد که دو نفر از آنها بیشتر در حوزه علوم سیاسی تخصص دارند و از آنجا که عضو پیوسته هستند از نظر آموزشی موظف به تدریس در این دانشکده هستند و در نتیجه واحدهای بیشتری دارند. ولی به هر حال تلاش کرده‌ایم که ماهیت بین‌رشته‌ای گروه حفظ شود و برای مثال دکتر قهرمانی همواره از همان آغاز کار موسسه برای تدریس سینمای آمریکا کنار ما بوده است

**و در این صورت درس‌های سیاسی پررنگ‌تر می‌شوند...**

تا حدودی. البته باید بگویم چون این رشته جدید بود- رشته‌های میان‌رشته‌ای در ایران بسیار جوان هستند- خیلی از اساتید رشته‌های مختلف در وزارت علوم روی رشته‌های این دانشکده انگشت گذاشته و تغییراتی در آن‌ها دادند که مطلوب ما نبود. بنابراین تمام آنچه که امروز ارائه می‌دهیم همانی نیست

که از اول می‌خواستیم. مقاومت زیادی از طرف خیلی از اساتید علوم سیاسی و اجتماعی شاهد بودیم. برخی از اساتید رشته‌های سنتی شاید نمی‌توانستند بپذیرند که این یک چیز متفاوتی است. ما همچنین در تصویب دروس با مشکل روبرو بودیم و یافتن استاد برای درسی که قبلاً وجود نداشته و البته به زبان کشور مورد مطالعه مسلط باشد، خیلی سخت بود. دکتر عاملی، دکتر موسوی و بعد هم دکتر حسینی در آن چند سال اول برای گروه آمریکای شمالی خیلی زحمت کشیدند. سال‌های اول بنده به ناچار تاریخ آمریکا تدریس می‌کردم، با اینکه تخصص اصلی من ادبیات انگلیسی بود، اما همگی مان مجبور بودیم برای اینکه کار به نتیجه برسد، مانند آچارفرانسه عمل کنیم.

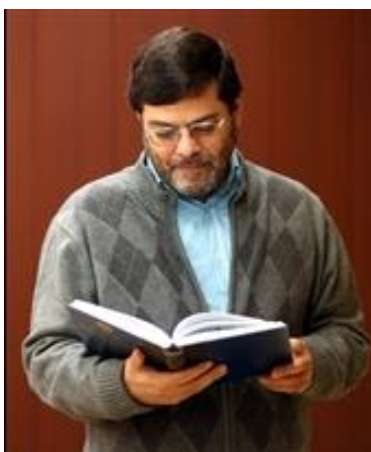
**به نظر خیلی از دانشجویان این دانشکده، یکی از خصیصه‌های (مثبت/منفی) متمایز این دانشکده، سخت‌گیری اساتید در مطالعه و تکالیف کتبی دانشجویان است. آیا این به دلیل این است که فکر می‌کنید خود محث نوشتن موضوعیت دارد؟ یا ایجاد**

**فضایی که دانشجو وقت کمتری برای کارهای غیردرسی پیدا کند؟ یا طرح کلی دیگری دارید؟**

نظر ما همیشه این بوده که به دانشجو کار زیادی بدهیم. اما فکر می‌کنم لاقلاً در گروه آمریکا، نگاه اساتید کمی با یکدیگر متفاوت است. قبول دارم که بعضی وقت‌ها فشار روی دانشجو زیاد بوده، خصوصاً ترم اول. البته خیلی از موفقیت‌های دانشجویان ما به دلیل همین سخت‌گیری‌ها بوده.

**ظاهراً طرح کلی رشته‌های این دانشکده این بوده که در هر گروه، تدریس، تحصیل، نوشتن، امتحان و... به زبان کشور یا منطقه مورد مطالعه باشد. اولاً، لطفاً در مورد هدف این طرح مختص را توضیح دهید. ثانیاً، با گذشت نزدیک ۱۰ سال از این طرح، فکر می‌کنید تا چه حد توانسته در دستیابی به اهداف مورد نظر موفق باشد؟ ثالثاً، دلیل پایبند نبودن بعضی از اساتید به این طرح چیست؟**

بنای ما از اول این بود که کلاس‌ها به زبان همان کشور باشد. جز یک مورد، مابقی اساتید نباید بر خلاف قرارمان عمل می‌کردند. البته شاید بعضی از اساتید فراموش می‌کنند یا گاهی فارسی حرف زدن برایشان راحت‌تر است. در ابتدای کار، تردیدهایی نسبت به قانونی کردن این قرارمان مطرح بود ولی وقتی در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح گردید و مخالفتی نشد، دیگر حرف و حدیثی باقی نگذاشت.



**اصل این قضیه نزد خود بنیان‌گذاران دانشکده چطور توجیه شده بود؟**

ما نمی‌خواستیم اشتباه غربی‌ها را تکرار کنیم. آن‌هایی که در غرب، ایران‌شناسی دارند، کمتر سراغ ایرانی‌ها و زبانشان می‌آیند. ما قصد داریم جامعه‌شناسی، فرهنگ، سیاست، و... آن‌ها را، به زبان خود آن‌ها بررسی کنیم و بدانیم نظر خود آن‌ها در رابطه با این مسائل چیست. اگر دانشجویان زبان منطقه یا کشور مورد مطالعه‌شان را خوب ندانند، سیاست و ادبیات آنجا را خوب نخواهند شناخت.

**در انتها اگر کلام خاصی با خوانندگان مجله ما یا با دانشجویان دانشکده مطالعات جهان دارید، بفرمایید.**

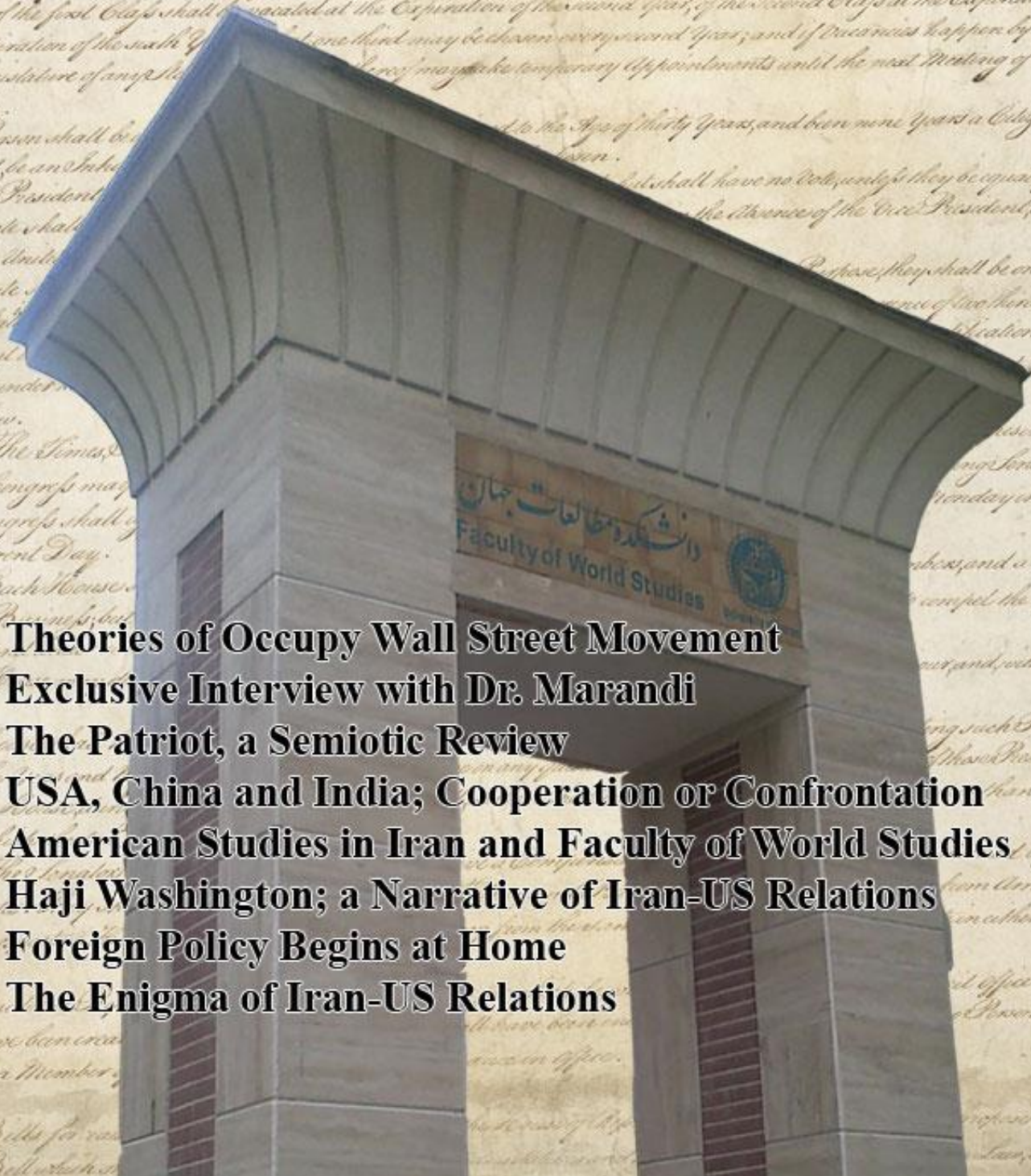
من فقط دوست دارم که دانشجویان ما اعتمادبه‌نفس داشته باشند و صادقانه تلاش کنند. واقعیت این است که تمام اساتیدی که از کشورهای دیگر به اینجا آمده‌اند، اذعان دارند که دانشجوهای مطالعات جهان از دانشجویان آن‌ها برتر بوده‌اند.

از اینکه وقت خود را در اختیار نشریه آمریکا شناسی قرار دادید سپاسگزارم.



# American Studies

American Studies Student Journal/ Faculty of World Studies/ University of Tehran/ May 2013



**Theories of Occupy Wall Street Movement**

**Exclusive Interview with Dr. Marandi**

**The Patriot, a Semiotic Review**

**USA, China and India; Cooperation or Confrontation**

**American Studies in Iran and Faculty of World Studies**

**Haji Washington; a Narrative of Iran-US Relations**

**Foreign Policy Begins at Home**

**The Enigma of Iran-US Relations**